

گزارش میدانی از سیل گلستان؛ کلآباد آقلا

از امیر چمنی

حرکت از تبریز، سوم فروردین، ساعت ۱۱ شب. ورود به منطقه و شهر "انبارآلوم" در نزدیکی آقلا در ساعت ۲۳:۳۰ چهارم فروردین و اقامت در مدرسه شبانه روزی "شهید بهشتی"

با ۴ اتوموبیل کوهستانی به ناحیه مذکور رسیدیم. هر ماشین حامل دو سرنشین و باقی فضای خودروها، مملو از لوازم ضروری و آذوقه بود. هر ماشین حدود ۵۰۰ کیلو بار با خود داشت

صبح پنجم فروردین: بسته بندی لوازم؛ پتو، برنج، روغن، ماکارونی، کنسرو لوبیا و تن ماهی، شیر خشک، مربا، پنیر، کلوچه، شیر، طناب و لوازم شوینده و بهداشتی برای زنان و کودکان. این کار تا ساعت ۴ بعدازظهر ادامه داشت. ساعت ۲ بعدازظهر با تنی چند از رفقا عازم منطقه کلآباد آقلا (روستاهای چنسبیل و تازهآباد) شدیم این دو روستا اولین نقاطی بودند که حدود دو متر زیر سیلاب رفتند، ولی به دلیل مجاورت با رودخانهی چنسبیل آب موجود به سرعت تخلیه، و خسارت کمتری به اموال ساکنان وارد شد

گزارش مشاهدهی میدانی محلهی کلآباد در جنوبشهر آقلا

جمعیت: حدود سی هزار نفر

میزان آبگرفتگی: ۹۵ درصد شهر و ۲۱ روستای اطراف

ارتفاع آب: یک الی سه متر

مرگ و میر ناشی از سیل: صفر

وضعیت رفاهی: محروم

وضعیت اقتصادی: مبتنی بر کشاورزی و دامداری و فاقد صنعت

جمعیت منطقه کلآباد: ۱۵۰۰ نفر

شخصاً با حدود ده نفر از ساکنان به تفصیل صحبت کردیم و نظرات آنان را جویا شدیم

گفتند که: بروز سیل و آبگرفتگی در آقلا مسبوق به سابقه است، چرا که شهر در گودی و پستی قرار دارد، ولی چنین مصیبتی هرگز نمونه

نداشته است. بنا به اظهار آنان، سهمگین‌ترین سیلی که تاکنون در منطقه آمده و در خاطره جمعی اهالی مانده است، به سال ۱۳۷۱ باز می‌گردد. به شهادت آنان، حجم آب در سیل ۱۳۷۱ بسیار بیشتر بوده ولیکن سرعت تخلیه آب نیز نسبت به سیل اخیر بالاتر بوده است

مردم علل بروز حادثه را عمدتاً در دو دسته‌ی طبیعی و انسانی بیان داشتند:

الف) علل طبیعی: به نظر آنان تخریب پوشش گیاهی در ناحیه‌ای که آب از آن به شهر میریزد از یک سو و عدم روبیدن گیاهان مزاحم و لای از کرانه‌ای که آب باید از آن خارج شود، از سوی دیگر، موجب شده که در اثر بارشهای زیاد، آب با سرعت زیاد به آق‌قلا سرازیر شده و به کندی از آن خارج شود

ب) علل انسانی:

۱- سرریز شدن آب از "سد وشمگیر" که چند معضل دارد
۱-۱- سطح آب سد همیشه بالاست. توجیه دولت این است که در روز مبادا و تابستان، این آب به کار می‌آید. اما به اظهار ساکنان ناحیه، این آب جهت فروش به مالکان زمین‌های کشاورزی انبار می‌شود (هر هکتار به مدت ۵ ساعت، ۲۰۰ هزار تومان)

۱-۲- از آنجایی که آب سد چند سالی است که تخلیه نشده و در مراقبت از سد، اصول ابتدایی هم رعایت نشده، دریچه‌ی سد زیر گل و لای مسدود شده و در روز حادثه امکان باز کردن دریچه و تخلیه آب وجود نداشته و با سرریزی آب از سد، رودخانه یارای حمل حجم بالای آب را نداشته که نتیجتاً رودخانه طغیان کرده و آب را به شهرها و روستاهای اطراف هدایت کرده است.

۲- مشکل خط راه‌آهن:

احمدی‌نژاد که در دور دوم ریاست جمهوری‌اش با شعار "صدای سوت قطار را در گلستان خواهیم شنید"، به این منطقه آمد، گمان نمی‌برد که خنده‌های قبیحش روزی چنین سیل اشکی از چشم ساکنان جاری کند. خط آهن افتتاح می‌شود و هفته‌ای فقط یک قطار از آن می‌گذرد. ریل‌ها از تپه‌ای خاکی به ارتفاع ۲/۵ متر می‌گذرد، تپه‌ای که در سیل اخیر مانند یک سد خاکی عمل کرد. یک سمت آق‌قلا، سد وشمگیر و در سمت مخالف، خط راه‌آهن. آب از یک سمت وارد می‌شود و از دیگر سو به دیوار بلند دو و نیم متری می‌خورد و شهر را غرق می‌کند. تعلل نیروهای نظامی و دولتی در تخریب خط راه‌آهن موجب شد که ساکنان آق‌قلا به تهدید برآیند که خود، آن را نیست و نابود خواهند کرد. سرآخر حاکمان از خواب نوشین برخاسته و ساعت ۸ و نیم شب مسیر قطار

را در هم کوبیدند که آب شروع به تخلیه و ارتفاعش در برخی نقاط تا یک متر فروکش کرد. با تمام آنچه رفت، خوشبینانه است که گمان کنیم تا هفته‌ی دیگر آب به تمامی از آن جانب بیرون شود.

وضعیت امدادی:

منطقه کل‌آباد بدون حضور نیروهای امداد دولتی، همچنان در سکوت و غربت است. در مدت حضور در منطقه، تا لحظه‌ی تنظیم گزارش، هیچ نشانی از نیروهای امدادی هلال‌احمر نیز در منطقه دیده نشده است. کمکی هم اگر هست، کمک‌های مردم است. از آنجا که دسترسی به خانه‌های مغروق تنها به واسطه‌ی قایق ممکن است، مردم استان از دو شهر گنبد و بندر ترکمن، بلم‌های خود را به آق‌قلا می‌رسانند. خیرین می‌گویند پلیس‌های راهنمایی و رانندگی در مسیر کمین کرده‌اند و ماشین‌های حامل قایق امداد را به مبلغ ۲۰۰ هزار تومان جریمه می‌کنند!!!! و خلاصه در عزای مظلومان، نانی کف تغار چرب می‌کنند. سرعت امداد رسانی به چهار دلیل کم است: کمبود قایق، خطر واژگونی قایق‌ها، گستردگی منطقه و عدم امکان ورود قایق به برخی کوچه‌ها به دلیل عرض کم. ساکنان بزرگسال کل‌آباد، کودکان خود را با نیروهای امداد به سالن ورزشی رسانده‌اند، لکن خود از ترس سرقت و به تاراج رفتن اموالشان، در خانه‌ها مانده‌اند!!!

نیمه شب چهارم فروردین ۵ نفر از سارقین در حال سرقت کولر با قایق، توسط اهالی به دام افتادند. آنها که خانه‌ی دو طبقه دارند به طبقه‌ی دوم رفته‌اند و آنها که خانه‌شان یک طبقه است، یا به خانه‌های اقوام پناه برده‌اند، یا بی‌سرپناه، بر سقف نشسته‌اند و از باد و باران امانشان نیست. در فقدان برق و گاز، علاوه بر آنکه وسیله‌ی گرمایشی‌ای جز پتو موجود نیست، امکان پخت و پز نیز به کل از ساکنان سلب شده است، و روزی فقط دو وعده غذای ناکافی (اندازه‌ی یک کف دست برنج و اندکی مرغ) به آنان می‌رسد.

حال در چنین وانسفایی، ادغام فاضلاب‌های خانگی با پسماندهای سیل، شرایط بهداشتی را خطیر و بغرنج نموده است. به این وضعیت انبوه گند و چرک لاشه‌ی دام‌ها را نیز باید افزود. احتمال شیوع بیماری‌های عفونی و وبا کم نیست. مضاف بر این‌ها به دلیل آب‌گرفتگی لانه‌ی مارها نیز، خطر ورود مارها به خانه‌ها و مارگزیدگی هم وجود دارد. وضعیت معیشتی:

بخش عمده درآمد کل‌آبادی‌های آق‌قلا از کشاورزی و دامداری حاصل می‌شود. کشاورزی منطقه حال با بروز چنین بلایی به کل از بین رفته است. محصول زمین‌ها که غالباً جو و گندم است تماماً از بین رفته و

کشاورزان می‌گویند حتی سال دیگر هم در این زمین‌ها نمی‌شود زراعت کرد. دام‌های ساکنان نیز به تعداد زیاد خفه و غرق شده‌اند. آن اندکی را که جان به در برده‌اند، به گورستانی بر تپه‌ای منتقل شده و بدون سقف و غذا مانده‌اند که با این حساب بزودی تلف خواهند شد

در مورد رسیدگی‌های پزشکی هم تا لحظه‌ی تنظیم گزارش هیچ اقدامی از طرف نهادهای ذیربط در مناطق مذکور صورت نگرفته بود و تنها موارد مشاهده شده، حضور متفرقه پزشکان داوطلب مردمی بوده است.

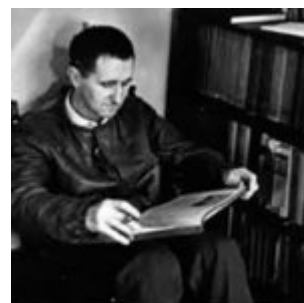
اقلام ضروری مورد نیاز در این مرحله:
اکثر محموله‌های ارسالی توسط مردم، مواد خوراکی و بهداشتی می‌باشد. آنچه در این مرحله مضاف بر اقلام فوق، ضرورت مصرفی دارد؛ پتو، چکمه و لوازم روشنایی می‌باشد.

ششم فروردین نود و هشت
شهر انبار آلوم، آق‌قلا
امیر چمنی

27-03-2019

برتولت برشت : تصمیم

(نمایشنامه آموزشی)



(1930)

Bertolt Brecht. Théâtre complet.2. La Décision. Ed Arche 1980

دربار نمایش نامه های آموزشی

(نوشته ها دربار تأثر)
(1930)

Bertolt Brecht. Ecrits sur le théâtre 2. Ed Arche 1979

به همراه

تز دربار نمایشنامه آموزشی

ماهنامه آلترناتیو (انتشار در برلن، شماره 78/79، ژوئن-اوت 1971،
مجموعه ویژ نظریه ماتریالیستی ادبیات،)

ترجمه حمید محوی

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/20 مارس 2019

نخستین ترجمه 1 فوریه 2012

mahvihamid@gmail.com

با اعلام نافرمانی مدنی از قوانین و موازین کپی رایت برای ترجمه
آثار به زبان فارسی

و انتشار آزاد و رایگان در اینترنت

فهرست

[پیشگفتار مترجم، 3](#)

[الف - نمایشنامه های آموزشی کدام هستند؟، 4](#)

[ب - دربار نمایشنامه آموزشی «تصمیم»، 4](#)

[پ - آموزش و هنر، 5](#)

ت - آنچه را که از برشت می‌آموزیم. 5

ث - راز و رمز زدائی از برتولت برشت.. 6

و. 6

ایجاد تحول در عملکرد اجتماعی هنر نمایش.. 6

برتولت برشت.. 9

نمایشنامه آموزشی.. 9

تصمیم. 9

برتولت برشت نوشته ها : درباره تأثر. 45

نمایشنامه های آموزشی [درباره بازنمایی نمایشنامه های آموزشی]
(1930). 46

نظریه آموزشی.. 46

درباره نظریه تأثر آموزشی.. 47

سوء تفاهم درباره نمایش نامه آموزشی.. 48

یادداشت درباره نمایشنامه آموزشی در دادن- دادن. 49

یادداشت درباره تصمیم. 50

بررسی نمایشنامه تصمیم 1931. 51

لنین : «آموختن». 52

نمایشنامه آموزشی : تصمیم 1956. 52

پرسش نامه. 53

یادداشت [درباره نمایشنامه های آموزشی] 53

تزدرباره 54

نمایشنامه های آموزشی.. 54

ضمیمه توسط مترجم. 56

پیشگفتار مترجم

در اینجا نمایشنامه آموزشی «تصمیم» همراه است با قطعه ای از نوشته های برتولت برشت که مشخصاً به نظریه نمایشنامه آموزشی «تصمیم» مربوط می شود. برای اطلاع خوانندگان سخت گیر که امیدوارم تعدادشان هر چه بیشتر باشد باید بگویم که بخشی از نوشته های برشت در این قطعه که مربوط به موسیقی نمایشنامه آموزشی می شد به دلیل ترجمه مخدوش فرانسوی (مخدوش از دیدگاه من) در اینجا که شامل تقریباً دو صفحه می شود ترجمه نشده است. علاوه بر این قطعه دیگری زیر عنوان «تز دربار نمایشنامه آموزشی» که از ماهنامه آلترناتیو برگرفته شده در اینجا ضمیمه شده است (انتشار در برلن، شماره 78/79، ژوئن-اوت 1971، مجموعه ای که به بررسی نظریه ماتریالیستی ادبیات و شماره دابل 78-79 کاملاً به نمایشنامه های آموزشی برتولت برشت اختصاص دارد). برای خوانندگانی که مایلند کمی بیشتر دربار نظریه نمایشنامه های آموزشی مطالعه کنند، می توانند در اینترنت متن رایئر اشتاینوگ^[1] زیر عنوان «نمایشنامه آموزشی: الگویی برای تأثیر سوسیالیست» را جستجو کنند.

آنچه در بررسی نمایشنامه های آموزشی و نظریه تأثیر آموزشی نزد برتولت برشت می تواند برای ما خوانندگان امروزی حائز اهمیت باشد، از جمله این است که در فرازهای برتولت برشت می توانیم به تدریج دیدگاه برشت (سوسیالیست) دربار فعالیت هنری را کشف کنیم که هیچگاه به دور از شناخت، پیشرفت و ضرورت گسترش آن در میان توده ها نبوده و باید به تحول در عملکرد اجتماعی تأثیر و بطور کلی هنر بیانجامد. به سخن دیگر همواره کردن گذار از فرهنگ و هنر بورژوازی و یا به شکلی برشت غالباً بیان کرده است گذار از «فرهنگ ابتذال»^[2] به دوران دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر که باید زمینه تسلط انسان بر جهان را آماده کند. از موضوعاتی که مورد توجه برشت بوده برای مثال، وقتی که از استقلال گروه تأثیر (بخوانید استقلال هنرمند) حرف می زند، دقیقاً یکی از سنجه های مطرح می کند که در همه عرصه های فعالیت هنری و علمی از سوی هنرمندان و دانشمندانی که برآستی شایسته چنین نامی هستند مطرح شده است. بی گمان چنین سنجه های همواره در پیوند اکید و اجتناب ناپذیر با ضرورت کشف حقیقت و حقیقتی بوده که طبیعتاً در راستای منافع و عدالت اجتماعی عمل می کند، به سخن دیگر بحث ما روی موضوع عملکرد اجتماعی یا عملکرد پدران^[3] هنر تمرکز می یابد یعنی دقیقاً در نقطه تلاقی هنر/علم با قدرت و طبقه حاکم (بورژوازی) یعنی طبقه ای

که هر چیزی را از دریچه منافع خود برای ابد و ازل می بیند (به قول میشل پنسون و مونیک پنسون-شارلو[4] بعید هم نیست که این طبقه در فقدان مداخله قانونمند انسانها برای رهایی خود در جنگ طبقاتی پیروزمند اصلی باشد، همانگونه که برخی از آنان در دوران ما مدعی شده اند که جنگ طبقاتی را آنان شروع کرده اند و در حال کسب پیروزی در این جنگ هستند). و همین نگاه است که زیر سؤال می رود و از سوی دیگر نقطه عطف علوم انسانی مدرن یا کشف بزرگ مارکس و انگلس را تشکیل می دهد.

الف - نمایشنامه های آموزشی کدام هستند؟

برشت در مقاله ای به تاریخ 1956 مشخصاً می گوید : « برای اجتناب از سوء تعبیر : بین نمایشنامه ها : « پرواز بر فراز اقیانوس » ، نمایشنامه بادن بادن یا « اهمیت موافق بودن » ، « استثنا و قاعده » ، « آنکه گفت آری ، آنکه گفت نه » ، « تصمیم » ، « هوراس ها و کوریاس ها ، نمایشنامه های آموزشی هستند » .

ب - درباره نمایشنامه آموزشی « تصمیم »

بر اساس بررسی های راینر اشتاینوگ، تا کنون در نوشته های برتولت برشت 90 مورد یافت شده است که او درباره نمایشنامه آموزشی (Lerstück) مطالبی نوشته و یادآوری کرده است، و 25 نفر برای کشف این موارد همکاری کرده اند. در آغاز جستاری که نوشته درباره نمایشنامه آموزشی به ما می گوید که « برتولت برشت چند ساعت پیش از مرگش در گفتگویی نمایشنامه « تصمیم » را به مثابه الگو برای تأثیر آینده تعیین کرده است. »

این گفتگو در ماهنامه ادبی «اروپا» [5] شماره ای که به برشت اختصاص دارد، از زبان پیر آبراهام[6] که به بهار 1956 باز می گردد، منتشر شده است. توجه شما را در ذیل به این گفتگو جلب می کنم.

برشت : « این نمایشنامه [یعنی « تصمیم »] « برای خواندن نوشته نشده است. این نمایشنامه برای تماشا کردن نیست. »

پیر آبراهام : « پس برای چیست؟ »

برشت : « برای بازی کردن. برای بازی کردن بین دوستان. این

نمایشنامه برای تماشاگران و خوانندگان نوشته نشده بلکه بطور مشخص برای کسانی نوشته شده است که آن را بررسی کنند. هر یک باید نقش های مختلف را بازی کند، نقش متهم و متهم کننده ها، شاهدین، داوران. به این قیمت است که هر یک می توانند در تمرین گفتگوها مفهوم عملی آنچه را که دیالکتیک می نامیم بیاموزند. حق با شماست که نمایشنامۀ تصمیم را به من یادآوری کردید. این موضوع به یادم آورد که باید برای این نمایشنامه و چند نمایشنامۀ دیگر یک مقدمۀ کلی بنویسم. در آنجا آنچه را که گفتم توضیح خواهم داد که چرا و به چه هدفی این نمایشنامه ها را نوشته ام. به این ترتیب خواننده مطلع خواهد شد که نباید در این نمایشنامه ها در پی تز و آنتی تز، یا دلیل و برهان برای این و یا آن عقیده، دفاعیه و یا اتهام زنی بگردد که شاید نظریات خودش را زیر سؤال ببرد، ولی بطور مشخص برای تمرین نرمش برای ورزشکاران فکری که برای دیالکتیسین ها ضروری است. اعتبار و یا بی اعتباریِ داوریِ دربارۀ اینجا و آنجا موضوع کاملاً متفاوتی است و عناصری را فرا می خواند که من در این بحث و جدل ها مطرح نکرده ام.»

پیر آبراهام : « به سخن دیگر، شما روشی را پیشنهاد می کنید که نوعی ژیمناستیک آماده سازی برای ورزشکارانی است که از این آزمون با عضلاتشان محکمتر و نرم تر بیرون می آیند و سپس می توانند آن را برای مهارت فنی خودشان به کار ببرند؟ و شما به این موضوع نمی پردازید که آیا برای دویدن، پریدن، فوتبال و یا برای دوچرخه سواری از آن استفاده می کنند؟»

برشت : « دقیقاً »

پ - آموزش و هنر

آنچه را که برشت غالباً به روشنی بیان کرده، این است که هرگز هنر را از ظرفیت آموزشی آن جدا ندانسته است. نزد برتولت برشت چه در رابطه با تأثر حماسی (تأثر برای نمایش) و یا نمایشنامۀ آموزشی امر آموزش همیشه در مرکز توجه او بوده، ولی از این دیدگاه نیست که تأثر برشت در مقابل تأثر ارسطویی (در سنت پیشا حماسی برشت) قرار می گیرد، زیرا ارسطو نیز عملکرد آموزشی و اخلاقی تأثر را تشخیص می داد و می دانست که دولت و طبقۀ حاکم همواره به وسیلۀ آن اخلاق و ایدئولوژی خود را در میان مردم گسترش می دهند.

در نتیجه، اصل اخلاقگرا و آموزشی هنر و به ویژه هنر نمایش (تأثر

(به انداز خود فیلسوف یونانی قدیمی ست.

ت - آنچه را که از برشت می آموزیم

ولی آنچه را که از برشت می آموزیم، این است که او نقاب از چهره تأثر برمی دارد (بگوئیم : دست کم برای تحقق چنین امری تلاش می کند) تا جوهر اصلی آن را در جایگاه دستگاه قدرت [سرکوبگر] حاکم آشکار کند[7]. و در راستای چنین حرکتی تئوری و پراتیک تأثری خودش را مطرح می کند و خط فاصلی با انحصارات دولت اختناقگر طبقاتی به وجود می آورد. از دیدگاه برشت، این فاصله وقتی ممکن می گردد که تماشاگر از بند تأثیرات همذات پنداری (رایج در تأثر ارسطویی و همذات پندار پایه) آزاد شود و بجای تماشاگر منفعل که در همذات پنداری با شخصیت ها و سرنوشت آنان از هر گونه واکنش انتقادی باز مانده، این بار به تماشاگر فعال و یا در وادی نمایشنام آموزش به بازیگر فعال و منتقد (بخوانید فعال یا مبارز اجتماعی) تبدیل شود.

پل هیندمیت[8] آهنگساز در تدارک نمایشنام بادن بادن (نمایشنام : اهمیت موافق بودن) تصور می کرد که نمایشنام آموزشی فقط به شرکت دادن هم تماشاگران در اجرای اثر متوقف می شود.

البته، در آغاز الگوئی برای اجرا و کپی کردن آن وجود دارد، ولی ببینیم خود برتولت برشت در این باره چه می گوید، او می گوید :

«من در جایگاه نویسند نمایشنامه، از هنر نمایشنامه نویسی ژاپنی، یونانی، الیزابتی کپی کرده ام، در جایگاه کارگردان از نمایشهای کمیک مردمی کارل ولانتین[9] و صحنه پردازیهای کاسپار نهر[10] ، ولی هیچگاه احساس نکردم که دست و پایم بسته است. یک الگوی مناسب مانند شاه لیر را به من بدهید، با کمال میل آن را باز آفرینی خواهم کرد. روشن است که باید با کپی برداری شروع کرد ولی کپی هنرمندانه، [کپی از جایگاه هنرمند]، مانند آفرینش الگو. در تأثر وقت آن رسیده است که به شیو مناسب با دوران خودمان دست یابیم، شیو کار جمعی که بتواند هم تجارب را گردآوری کند. تغییرات الگو در راستای بازتولید هر چه دقیقتر واقعیت باید صورت بگیرد، با تخیل و جذب بیشتر در چشم انداز تأثیر گذاری در واقعیت، در این صورت نفی واقعیت موجود در بازنمایی آن خیلی گویاتر خواهد بود. برای آنان که می دانند دیالکتیک چیست این موضوع روشن است.»

برشت در کار تأتری هیچگاه واقعیت موجود را از نظر دور نمی دارد. اگر برشت در پی ایجاد تحول در تأثر است، نگاه او روی « تأثیر گذاری در واقعیت » تمرکز دارد. با وجود این در ظرفیت هنر نیست که تحولی در جهان به وجود بیاورد، ولی چنانکه برشت می گوید : « آنانی که می خواهند جهان را به شکلی بازنمایی کنند و نشان دهند که انسانها بتوانند بر آن تسلط بیابند، بهتر است از هنر حرف نزنند، از قوانین هنر تبعیت نکنند. زیرا اگر چنین وظیفه ای را به هنر نسبت دهند، در بهترین حالت کارشان به سازشکاریهای خیلی نامطلوبی منتهی خواهد شد : در نتیجه هنر نمی تواند از محدودیتهایش فراتر رود بی آنکه از آن چیزی که هست، از جایگاه هنر استعفا دهد، و خود آنان نیز دائماً مجبور خواهند بود که اهدافشان را در درون زمین^۱ هنری تحقق ببخشند... با مداخله دادن هنر، فراخواندن هنر فقط به این شرط و تا جایی که برای تحقق اهدافشان ضروری است، به ایجاد هنر دست خواهند یافت، زیرا چنین هنری بی گمان هنری خواهد بود که جهان را بگونه ای بازنمایی می کند که انسانها امکان تسلط بر آن را در اختیار خواهند داشت.»

نمایشنام^۲ « پرواز بر فراز اقیانوس » نمون^۳ بارزی است، زیرا این نمایشنام^۴ رادیوئی به هدف تغییر رادیو نوشته شده بود.

ث - راز و رمز زدائی از برتولت برشت و

ایجاد تحول در عملکرد اجتماعی هنر نمایش

ژان ژوردوی^[11] در مقاله ای زیر عنوان «برشت به چه هدفی؟» به مسائل و مشکلات مربوط به کاربست شیو^۵ برشت در تأثر دوران ما نزد برخی دست اندرکاران می پردازد. من فرازی از این نوشته را به نقل می آورم که شاید روشنگر برخی مسائل اساسی در نقط^۶ مفصلی با نظریات برتولت برشت باشد و به برخی سردگمی های پژوهشگران جوان و علاقمندان به برشت خاتمه دهد :

« از ده سال پیش در تأثر فرانسه و در تأثر کشورهای خارجی با افرادی روبرو می شویم که می خواهند همه چیز را از برتولت برشت بیاموزند ولی سرانجام دست خالی باقی می مانند و هیچ چیزی از او نمی آموزند. امروز تقریباً هم برشتی هستند [به این معنا که کار خودشان را منتسب به برشت می دانند]. سه چهارم دکوراسیون تأثرها برشتی است. سه چهارم بازیگرای طرفدار سرسخت «فاصله گذاری» هستند.

همان کارگردانان صحنه می خواهند قدرت تشخیص و حس نقادان^[۱] تماشاگران را بیدار کنند، اخیراً در نمایش نمایشنامه های حماسی بزرگ برشت که در پاریس به روی صحنه آمد، در این اجراهای صحنه ای بسیاری از ترفندهای برشتی که از نمایش های قدیمی خود برشت یا استرهلر^[12] به عاریت گرفته شده بود به کار برده بودند ولی جستجوی تأملات مایه دار بین اجراها کاری بس بی هوده بنظر می رسید.

علت چنین پدیده ای [همه گیر شدن برتولت برشت به شکلی که در بالا توضیح داده شده] براحتی قابل تشخیص است. نمی توانیم از برتولت برشت چیزی بیاموزیم که از دور و یا از نزدیک به شناخت منسجم و یا به مجموعه قواعدی نظام یافته و متشکل شباهتی داشته باشد. خصوصیات پراکنده، محدود، موضعی نوشته های او هر گونه تلاش برای دستیابی به چنین شناخت منسجمی را با شکست روبرو می کند. هدف بنیادی برتولت برشت، در واقع ایجاد تحول در عملکرد اجتماعی تأثر است...»

فکر می کنم که این مقاله از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا از تأثر امروز حرف می زند و مشخصاً به بخشی که دچار کاستی بوده اشاره داشته است. با وجود این موضوع تازه ای نیست زیرا همین پرسش از سوی خود برتولت برشت مطرح شده است، برشت می گوید: «آیا می توانیم در همه جا تأثر حماسی را به روی صحنه ببریم؟»

برشت با پاسخگویی به این پرسش به ما توضیح می دهد که بطور مشخص «عملکرد اجتماعی» در تأثر از دیدگاه او کدام است:

«اغلب ملتهای بزرگ در جهان امروز برای حل مسائل و مشکلاتشان از تأثر استفاده نمی کنند.»

بر این اساس می بینیم که موضوع به تأثری مربوط می شود که بخودش اجازه می دهد و یا اجازه می یابد که وقتی مشکلی در جامعه روی می دهد می تواند مداخله کند.

«لندن، پاریس، توکیو و روم تأثرهایشان را برای اهداف دیگری بکار می برند. فقط در مکانهای بسیار محدودی و نه هرگز برای دراز مدت، شرایط برای تأثر حماسی آموزشی مساعد بوده است. ولی در برلن گسترش این نوع تأثر ناگهان با ظهور فاشیسم متوقف شد.»

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کنیم، این است که کار این نوع تأثر، به گفتن برتولت برشت: «مستلزم حضور جنبش اجتماعی

قدرتمند است که که نفع خود را در طرح مسائل حیاتی ملت بداند و آن را آزادانه به نقد و بررسی بسپارد، یعنی جنبشی که بتواند از این حرکت علیه تمایلات مخالف دفاع کند.»

در اینجا اجازه دهید این پیشگفتار را با این نتیجه گیری به پایان ببریم که آنانی که در نوشته های برشت در پی راه حل حاضر و آماده، منسجم و نظام یافته برای اجرای صحنه ای هستند مایوس خواهند شد، با وجود این می توانند با تأملات او درباره هنر و نمایش آشنا شوند. پافشاری او همواره روی شناخت علمی، تحلیل و درک واقعیت اجتماعی بوده و بطور مشخص تأثر برای او در هر کجائی که باشد دارای عملکرد اجتماعی در واقعیت است. به همین علت برشت مداخله برای ایجاد تحول در این عملکرد اجتماعی (بورژوا) را ضروری دانسته و چنین امری را به عنوان مهمترین هدف فعالیت هنری خود تعیین کرده است.

حمید محوی

گاهنام هنر و مبارزه/ 21 / مارس 2019

برتولت برشت

نمایشنامه آموزشی

تصمیم

شخصیت ها

چهار شورشگر یا مبلغ انقلابی که پی در پی نقش های زیر را بازی می کنند :

رفیق جوان

مدیر خانه حزب

دو باربر

نگهبان

دو کارگر پارچه بافی

پلیس

تاجر

گروه نظارت

گروه نظارت :

نزدیک شوید! کار شما سرانجام به ثمر رسید، باز هم یک کشور دیگر
جائی که انقلاب به پیش می رود و جائی که صفوف مبارزان آرایش منظمی
دارد.

ما با شما موافق هستیم.

چهار مبلغ انقلابی : صبر کنید، باید در مورد رویدادی خاص به شما
گزارش دهیم! باید از مرگ یک رفیق با شما حرف بزنیم.

گروه نظارت :

چه کسی او را کشته است؟

چهار مبلغ انقلابی : خود ما او را کشتیم. او را تیرباران کردیم و
در چاهی از آهک انداختیم.

گروه نظارت : او را تیرباران کردید : مگر چه کرده بود که سزاوار
چنین مرگی باشد؟

چهار مبلغ انقلابی : غالباً کاری را که باید انجام دهد، انجام می
داد، ولی گاهی اوقات دست به کارهائی می زد که نباید، و سرانجام
جنبش را به مخاطره انداخته بود. خواست او همان چیزی بود که می
باید، ولی کاری می کرد که نمی باید. ما می خواهیم که شما داوری
کنید.

گروه نظارت : به ما بگویید که چه گذشته است و چرا، سپس داوری ما
را خواهید دانست.

چهار مبلغ انقلابی : ما داوری شما را خواهیم دانست.

1

آموزش کلاسیک ها .

چهار مبلغ انقلابی : ما به عنوان مبلغ از مسکو آمده بودیم، باید به شهر موکدن می رفتیم تا با تبلیغاتمان در کارخانه ها از حزب چینی پشتیبانی کنیم. ما باید به خان^۱ حزب، در آخرین قرارگاه پیش از مرز می رفتیم، و از آن جا یک راهنما درخواست می کردیم که راه را به ما نشان دهد. در آن جا، یک رفیق جوان به استقبال ما آمد و ما دربار^۲ مأموریتمان با او حرف زدیم. این گفتگو را در این جا بازگوئی می کنیم.

(توضیح صحنه : سه نفر از آنها به یک سو و یک نفر به سوی دیگر از یکدیگر فاصله می گیرند. یکی از چهار نفر نقش رفیق جوان را بازی می کند.)

رفیق جوان : من منشی خان^۱ حزب در آخرین قرارگاه پیش از مرز هستم. قلب من برای انقلاب می تپد. دیدن بی عدالتی ها مرا به صفوف مبارزان پیوند زد. انسان باید به یاری انسان بیاید. من طرفدار آزادی هستم. به بشریت اعتقاد دارم. و تصمیمات حزب کمونیست را که علیه استثمار و ناآگاهی، برای جامع^۲ بی طبقه مبارزه می کند، تأیید می کنم.

سه مبلغ انقلابی : ما از مسکو آمده ایم.

رفیق جوان : ما منتظر شما بودیم

سه مبلغ انقلابی : چرا؟

رفیق جوان : ما درجا می زنیم. هرج و مرج و قحطی، نان به انداز^۱ کافی نیست ولی مبارزه بسیار است. خیلی ها با شهادتند ولی سواد خواندن ندارند. ماشین های اندکی وجود دارد، ولی هیچ کس نیست که بتواند با آن کار کند. لوکوموتیوهای ما از کار افتاده اند. آیا شما با خودتان لوکوموتیو آورده اید؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : آیا تراکتور آورده اید؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : دهقانان ما هنوز خودشان را به خیش های چوبی قدیمی می بندند. علاوه بر این ما هیچ چیزی برای کاشتن نداریم. آیا شما با خودتان دانه آورده اید؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : مهمات و مسلسل با خودتان آورده اید؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : این جا ما تنها دو نفر هستیم که از انقلاب دفاع می کنیم. شما مطمئناً از کمیته مرکزی نامه ای برای ما آورده اید که به ما بگوید چه کار باید بکنیم؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : پس، شما هستید که به ما کمک می کنید؟

سه مبلغ انقلابی : نه.

رفیق جوان : شبانه روز بی آنکه لباس هایمان را از تنمان بیرون بیاوریم، علیه گرسنگی و خستگی مبارزه می کنیم و ضد انقلاب دائماً حمله می کند. و شما نیز هیچ چیزی برای ما نیاورده اید.

سه مبلغ انقلابی : همین طور است، برای شما هیچ چیزی نیاورده ایم. ولی، برای آن سوی مرز، در موکدن، برای کارگرانی چینی آموزه های کلاسیک ها و مربی آورده ایم : الفبای کمونیسم، برای آنهایی که در ناآگاهی به سر می برند، شناخت برای درک شرایط، برای ستم دیدگان آگاهی طبقاتی، و برای آنانی که آگاهی طبقاتی دارند تجربه انقلابی آورده ایم. ولی از شما می خواهیم که اتوموبیل و راهنما در اختیار ما بگذارید.

رفیق جوان : پس من سؤالات بی موردی مطرح کرده بودم؟

سه مبلغ انقلابی : نه، پرسش خوب بهترین پاسخ را در پی خواهد داشت. می بینیم که حداکثر را از شما خواسته اند، ولی حالا باز هم بیشتر از شما خواسته می شود : یکی از شما باید ما را به موکدن هدایت کند.

رفیق جوان : پس من کار در این قرارگاه را که برای دو نفر نیز خیلی سنگین بود، ترک می کنم، و از این پس باید تنها یک نفر آن را اداره کند، و شما را هم راهی خواهم کرد. با تبلیغ برای آموزه های کلاسیک کمونیسم به پیش خواهیم رفت : انقلاب جهانی.

گروه نظارت :

ستایش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

چنین بود که جهان برآن شد

تا ما را شکست دهند

ولی امید تمام ستم دیده گان جهان

بر میز خالی ما نشست

با اندکی آب خشنود است.

و علم

پشت در از پاشنه درآمده

مهمانان را با صدائی روشن آموزش می داد،

اگر در از پاشنه در آید،

ما را از فاصله های دور خواهند دید :

آنها که نه سرما و نه گرسنگی از پایشان نمی اندازد

خستگی نا پذیر به سرنوشت جهان می اندیشند.

چهار مبلغ انقلابی : چنین بود که رفیق جوان در قرارگاه مرزی با مأموریت ما موافق بود و ما چهار مرد و یک زن، به ملاقات رهبر خان^۱ حزب رفتیم.

2

حذف

چهار مبلغ انقلابی : ولی کار در موکدن مخفیانه بود، به همین علت می بایستی که پیش از عبور از مرز، صورتمان را حذف می کردیم. رفیق

جوان موافق بود. ما این صحنه را دوباره بازی می کنیم و به شما نشان می دهیم.

(یکی از چهار مبلغ انقلابی نقش رهبر خان را بازی می کند)

رهبر خان حزب : من رهبر خان حزب هستم. من موافق هستم که رفیق من که در آخرین قرارگاه پیش از مرز کار می کند، برای راهنمایی شما را همراهی کند. ولی در کارخانه های موکدن خیلی آشوب به پا شده، و امروز هم جهان به این شهر چشم دوخته اند، برای اینکه ببینند آیا یکی از ما از آلونک های کارگران چینی بیرون می آید یا نه، و خبردار شده ام که کشتی های توپدار در رودخانه ها لنگر انداخته اند و قطارهای زرهی در دامنه ها روی ریل ها آماده اند تا به محض شناسائی یکی از ما حمله کنند. در نتیجه، به رفقا یادآوری می کنم که خودشان را در مرز به عنوان اهالی چین معرفی کنند (به مبلغان انقلابی) هیچ کس نباید شما را ببیند.

دو مبلغ انقلابی : هیچکس ما را نخواهد دید.

رهبر خان حزب : اگر یکی از شما زخمی شد، نباید او را پیدا کنند.

دو مبلغ انقلابی : او را پیدا نخواهند کرد

رهبر خان حزب : به این ترتیب، شما آماد مرگ هستید و آماده هستید که جسد را ناپدید کنید؟

دو مبلغ انقلابی : آری

رهبر خان حزب : در این صورت، شما دیگر خودتان نیستید، تو دیگر کارل اشمیت [13] اهل برلن نیستی، و تو آننا کریسک [14] نیستی، و تو نیز دیگر پیوتر ساویچ [15] اهل مسکو نیستی : از این پس، شما همگی، بی نام خواهید بود و بی مادر، صفحات سفیدی که انقلاب رهنمودهایش را بر آن می نویسد.

دو مبلغ انقلابی : آری

رهبر خان حزب : (به آنها نقاب می دهد، آنها نیز نقاب ها را می گیرند و صورتشان را با آن می پوشانند) در این صورت، از هم اکنون، شما دیگر بی چهره نیستید، ولی از هم اکنون، و بی گمان تا ناپدید شدنشان، کارگر هستید، مبارز، چینی هائی که از مادر چینی به دنیا آمده اند، با پوست زرد و به زبان چینی حرف می زنید، حتی در خواب

و هذیان تب آلود، همگی ناشناس هستید.

دو مبلغ انقلابی : آری

رهبر خانۀ حزب : برای پیروزی کمونیسم، اتحاد برای حرکت به سوی توده های پرولتاریای تمام کشورها، شما به تغییر جهان از راه انقلاب، آری گفتید.

دو مبلغ انقلابی : آری. چنین بود که رفیق جوان نشان داد که با حذف چهره اش موافق است.

گروه نظارت :

آن که برای کمونیسم مبارزه می کند

باید آگاهانه مبارزه کند و باید آگاهانه مبارزه نکند

حقیقت را بگوید و حقیقت را نگوید

فرمانبرداری کند و فرمانبرداری نکند

به قولش وفادار باشد و به قولش وفادار نباشد

خطر را بپذیرد و از خطر اجتناب کند

قابل شناسائی باشد و قابل شناسائی نباشد.

آن که برای کمونیسم مبارزه می کند

از تمام نیکمندیهای عالم تنها یک نیکمندی بارز دارد :

مبارزه برای کمونیسم.

چهار مبلغ انقلابی : چهار مرد و یک زن، مثل چینی ها به موکدن رفتیم تا آموزش دهیم و از حزب چینی پشتیبانی کنیم، و به کارگرانی چینی آموزه های کلاسیک ها و الفبای کمونیسم، و برای آنانی که در ناآگاهی به سر می برند، شناخت برای درک شرایطشان را بیاموزیم، برای ستم دیدگان آگاهی طبقاتی، و برای آنانی که آگاهی طبقاتی دارند، تجربۀ انقلابی.

گروه نظارت :

ستایش از کار مخفیانه

این است زیبائی

سخن گفتن در مبارزۃ طبقاتی.

فراخواندن توده ها به مبارزه، با صدائی توانا و روشن

لگد کوب کردن ستم گران، آزاد سازی ستم دیدگان.

چنین سخنانی سخت و ضروری و انباشته از وظایف روزمره است

و با تأکید در خفا درهم تنیده می شود

شبکه حزب زیر تهدید تنفگ کارفرما :

گفتن، ولی

با پنهان نگهداشتن آن که می گوید

شکست دادن، ولی

با پنهان ساختن پیروزمند.

مردن، ولی

با پنهان ساختن مرده.

برای شکوه و افتخار، چه کسی دست به کارهای عظیم نخواهد زد، ولی
چه کسی چنین راهی را برای به فراموشی سپردن برمی گزیند؟

با این وجود فرد بی نوا شکوه و افتخار را به میز خالی خود دعوت
می کند،

از آلونکی تنگ و در و دیواری در حال فرو ریختن، شکوه و افتخاری
اجتناب ناپذیر سر بر می آورد.

و شکوه و افتخار بیهوده جستجو می کند

آفرینشگران کارهای عظیم.

برای لحظه ای از تاریکی بیرون بیایید

شما، افراد ناشناس، با صورت های نقاب زده، و سیاستگذاری ما را بپذیرید.

چهار مبلغ انقلابی : در موکدن، بین کارگران تبلیغ کردیم. برای گرسنگان نان نداشتیم، ولی برای آنانی که نمی دانستند آگاهی به همراه آورده بودیم و به همچنین از ریشه های عمیق فقر با آنها حرف زدیم، فقر را از بین نبردیم، بلکه دربار فقر ضرورت حذف ریشه های عمیق فقر حرف زدیم.

3

سنگ

چهار مبلغ انقلابی : در نخستین وهله، به پائین شهر رفتیم. در آن جا، از ساحل رودخانه، کول برها یک کشتی را با طناب می کشیدند. ولی زمین لغزنده بود. وقتی یکی از آنها لغزید و به زمین افتاد، نگهبان کول بران به سوی مردی که به زمین افتاده بود رفت و او را به باد کتک گرفت، ما به رفیق جوان گفتیم : در پی آنها برو و بین آنها تبلیغ کن. به آنها بگو که در تین-تسین کفش های مخصوص کول برها را دیده ای که با پاشنه و کف چوبی مخصوص مانع لغزیدن می شود. سعی کن آنها را وادار کنی که از این نوع کفش ها برای کارشان مطالبه کنند. ولی در دام ترحم نیافت! و از او پرسیدیم : آیا تو موافق هستی، و او موافق بود، و با شتاب رفت، ولی خیلی زود احساس ترحم بر او چیره شد. این صحنه را به شما نشان خواهیم داد.

(دو مبلغ انقلابی نقش کول برها را بازی می کنند، طنابی را به یک ستون گره زدند و آن را بر دوشهایشان گذاشتند، یکی از آنها نقش رفیق جوان را بازی می کند و یکی دیگر نقش نگهبان کول بران را به عهده می گیرد.)

نگهبان کول بران : من نگهبان کوربران هستم. پیش از فرا رسیدن شب، بار برنج باید به موکدن برسد.

دو کول بر : ما کول بر هستیم و کشتی را با طناب به بالای رودخانه می کشیم.

آواز طناب اندازان کشتی برنج

شهر در بالای رودخانه ،

منتظر مشتی برنج است ،

ولی کشتی سنگین است و باید آن را با طناب روی دوشهایمان به سوی
بالا حمل کنیم

و جریان آب به سوی پائین در حرکت است.

بکش کول بر ، محکتر بکش

گرسنگان فریاد می کشند .

روی کول بری که کنار تو طناب می کشد تکیه نکن .

رفیق جوان : زیبائی آواز مردانی که کار مشقت بارشان را با آن
تسکین می بخشند ، شگفت انگیز است .

نگهبان کول بران : محکتر بکش کول بر .

کول بران : شب نزدیک می شود . پناه گاه برای آخرین سگ ها هم خیلی
تنگ است

قیمتش هم معادل یک نیمه مشت برنج است .

ولی رودخانه لغزنده است

در این وضعیت پیش نمی رویم .

بکش ، کول بر ، محکتر بکش

گرسنگان فریاد می کشند .

روی کول بری که کنار تو طناب می کشد تکیه نکن .

(یکی از کول بران می لغزد و به زمین می افتد) : دیگر نمی توانم .

کول بران ، (ایستاده زیر ضربات تازیانه تا وقتی که رفیقشان
برخیزد ، آواز می خوانند) :

طنابی که دوشهای ما را اره می کند بیش از ما دوام خواهد آورد .

تازیانه نـگهبان

چهار نسل را پشت سر گذاشته است.

ما آخرین نسل نخواهیم بود.

بکش کول بر، محکم تر بکش

گرسنگان فریاد می کشند.

بکش بی آن که روی کول بر کنار دستی ات تکیه کنی.

رفیق جوان : بی ترحم نگاه کردن به این مردان چقدر سخت است. (به نگهبان) مگر نمی بینی که زمین لغزنده است؟

نگهبان کول برها : زمین چی چیه؟

رفیق جوان : خیلی لغزنده است.

نگهبان کول برها : چی؟ می خواهی بگوئی که ساحل لغزنده است و نمی شود کشتی حامل برنج را کشید؟

رفیق جوان : آری همین طور است

نگهبان کول برها : در نتیجه تو فکر می کنی که موکدن نیازی به برنج ندارد؟

رفیق جوان : وقتی مردان به زمین می افتند، نمی توانند کشتی را بکشند.

نگهبان کول برها : منظورت این است که باید از این جا تا موکدن زیر پای هر کدامشان یک سنگ بگذارم؟

رفیق جوان : نمی دانم تو چه کار باید بکنی، ولی می دانم که آنها چه کار باید بکنند. فکر نکنید آن چه که طی دو هزار سال امکان ناپذیر بوده، برای همیشه امکان ناپذیر خواهد ماند. در تین-تسین طناب اندازانی را دیدم که کفش هائی با پاشنه و کف چوبی به پا داشتند و نمی لغزیدند. برای به پا کردن چنین کفش هائی، همگی با هم درخواست کرده بودند و آن را به دست آوردند. پس همگی با هم درخواست کنید که از این نوع کفش ها به شما بدهند!

کول بران : واقعا همین طور است، بی آن که این نوع کفش ها را به پا داشته باشیم، کشیدن کشتی امکان ناپذیر است.

نگهبان کول بران : ولی برنج باید امشب به شهر برسد.

(آنها را با تازیانه می زند، آنها کشتی را می کشند.)

کول بران :

پدران ما از دهان رودخانه کشتی را روی دوش هایشان با طناب کمی به طرف بالا کشیدند، فرزندان ما به سرچشمه خواهند رسید. ما بین راه هستیم.

بکش کول بر، محکمر بکش

گرسنگان فریاد می کشند

روی کول بری که کنار تو طناب می کشد تکیه نکن.

(کول بری که پیش از این به زمین افتاده بود، دوباره می افتد.)

کول بر : کمکم کنید!

رفیق جوان : آیا تو دیگر انسان نیستی؟ بیا، بین من این سنگ را در گل می گذارم (به کول بر می گوید) و حالا می توانی روی آن راه بروی!

نگهبان کول بران : بسیار خوب. کفش های تین- تسو به چه کار می آید؟ ترجیح می دهم که رفیق شما با قلب بزرگش کنار شما راه برود و زیر پای آن طناب اندازی که می لغزد سنگ بگذارد.

کول بران : برنجی که در این کشتی حمل می شود، دهقانی آن را درو کرده،

و به خاطر آن چند سکه مزد گرفته است، ولی ما

بازهم کمتر از او مزد می گیریم. گاو از این هم گرانتر تمام می شود.

(یکی از کول بران به زمین می افتد، و رفیق جوان جلوی پای او سنگ می گذارد، کول بر از زمین برمی خیزد.)

بکش، کول بر، محکمر بکش

گرسنگان فریاد می کشند

روی کول بری که کنار تو طناب می کشد تکیه نکن.

وقتی برنج به شهر رسید

و اگر کودکان پرسیدند : چه کسی کشتی به این سنگینی را کشیده است،
به آنها خواهند گفت : کشتی را تا این جا [با طناب روی دوشایمان]
کشیده اند.

(یکی از کول بران به زمین می افتد، و رفیق جوان جلوی پای او سنگ
می گذارد، کول بر از زمین برمی خیزد.)

بکش، کول بر، محکمر بکش

گرسنگان فریاد می کشند

روی کول بری که کنار تو طناب می کشد تکیه نکن.

برنج پائین به برنج خورهای بالا خواهد رسید.

آنانی که کشتی برنج را روی دوش هایشان کشیده اند
برنج نخورده اند.

(یکی از کول بران به زمین می افتد، و رفیق جوان جلوی پای او سنگ
می گذارد، کول بر از زمین برمی خیزد.)

رفیق جوان : من دیگر نمی توانم، باید کفش چوبی درخواست کنید.

کول بر : دیوانه است، هیچ کس او را جدی نمی گیرد.

نگهبان کول بران : نه، یکی از آنانی ست که برای تحریک مردم آمده
اند، او را بگیرید بزنید!

چهار مبلغ انقلابی : و بی درنگ او را زدند، طی دو روز در تعقیبش
بودند، و سرانجام به ما رسید، و با او هم ما در سر تا سر موکدن
در پی گرد ما بودند، یک هفته تمام و نمی توانستیم خودمان را در
پائین شهر نشان دهیم.

گفتگو

گروه هم سریاران و داوران :

ولی آیا عادلانه نیست که از ضعیف

در هر جایی که او را دیدیم پشتیبانی کنیم؟

او که در کار روزمره، استثمار می شود

و از شرایط ستم می بیند؟

چهار مبلغ انقلابی : به او کمک نکرد، ولی مانع تبلیغ ما در پائین شهر شد.

هم سرایان : ما موافق هستیم.

چهار مبلغ انقلابی : رفیق جوان اعتراف کرد که احساسات بر خرد او چیره شده بود. ولی ما او را با سخنان رفیق لنین پشتیبانی کردیم :

هم سرایان :

با هوش بودن، به معنای مبرا بودن از اشتباه نیست.

با هوش بودن، یعنی تصحیح کردن اشتباهات بدون اتلاف وقت.

4

عدالت.

چهار مبلغ انقلابی : ما در کارخانه ها نخستین سلول ها را تشکیل دادیم و نخستین مسئولان را آموزش دادیم، و در مدرسه^۱ حزب به کار گماشتیم. ما به آنها آموختیم که چگونه ادبیات ممنوعه تولید کنند. ولی بعد در کارخانه^۲ پارچه بافی کارکردیم، و وقتی حقوق ها را کاهش دادند، بخشی از کارگران دست به اعتصاب زدند. ولی چون که بخش دیگر کارگران به کار ادامه دادند، اعتصاب به سازش کشیده شد. ما به رفیق جوان گفتیم : جلوی در کارخانه اعلامیه پخش کن. گفتگویمان را با او در این جا نشان می دهیم.

سه مبلغ انقلابی : در مأموریتی که برای تبلیغ بین کول بران کشتی برنج به تو واگذار کردیم، ناموفق بودی.

رفیق جوان : آری

سه مبلغ انقلابی : آیا از آن مأموریت درسی آموختی؟

رفیق جوان : آری

سه مبلغ انقلابی : آیا اینبار در کوران اعتصاب به خوبی ازعهده برخواهی آمد؟

رفیق جوان : آری

(دو مبلغ انقلابی نقش کارگران را بازی می کنند، و سومی نقش پلیس را به عهده می گیرد.)

دو کارگر : ما کارگران کارخانه پارچه بافی هستیم.

پلیس : من پلیس هستم، و از افرادی که در قدرت هستند حقوق می گیرم تا ناراضیان را سرکوب کنم.

هم سرایان و داوران :

با ما بیا رفیق! خطر کن

این پولی که پیشیزی نیست،

جائی که تو می خواهی، و جائی که باران می بارد،

و این کاری که فردا از دست خواهی داد!

بیا در خیابان! مبارزه کن!

وقت انتظار کشیدن نیست!

با کمک به ما، به خودت کمک کن : در راه اتحاد بکوش!

رفیق جوان :

آن چه را که داری رها کن رفیق!

تو هیچ چیزی برای از دست دادن نداری.

هم سرایان و داوران : با ما بیا رفیق، و در مقابل تنفگ ها حقوق را مطالبه کن!

اگر می دانی که چیزی برای از دست دادن نداری

پلیس هایشان به انداز کافی تفنگ ندارند!

بیا در خیابان! مبارزه کن!

زمان انتظار دیگر به پایان رسیده است!

با کمک کردن به ما، به خودت کمک کن: در راه اتحاد بکوش!

دو کارگر: در پایان کار روزانه در کارخانه، به خانه هایمان باز می گردیم، حقوق های ما کاهش پیدا کرده و نمی دانیم چه کار باید بکنیم، به کار کردن ادامه می دهیم.

رفیق جوان، (اعلامیه ای به یکی از کارگران می دهد، دیگری هیچ واکنشی نشان نمی دهد): بخوان و آن را به دیگران رد کن. وقتی آن را خواندی، خواهی دانست که چه کار باید بکنی.

(کارگری اولی اعلامیه را می گیرد و به راهش ادامه می دهد.)

پلیس (اعلامیه را از دست او می گیرد): چه کسی این اعلامیه را به تو داده است؟

کارگر اولی: نمی دانم، وقتی عبور می کردم یک نفر آن را به من داد.

پلیس (به طرف کارگر دومی می رود): تو این اعلامیه را به او داده ای. ما پلیس ها در پی افرادی هستیم که از این نوع اعلامیه ها پخش می کنند.

کارگر دومی: من هیچ اعلامیه ای به هیچکس نداده ام.

رفیق جوان: آیا این جنایت است که برای آشنائی که در ناآگاهی به سر می برند آگاهی به شرایطشان را بیاموزیم؟

پلیس (به کارگر دومی): آگاهی شما به نتایج وحشتناکی می انجامد. وقتی شما برای آشنائی که در این کارخانه کار می کنند شناخت می آورید، دیگر صاحب قانونی آن را هم دیگر به رسمیت نمی شناسند. این اعلامیه کوچک از ده ها توپ هم خطرناک تر است.

رفیق جوان: در این اعلامیه چه نوشته شده؟

پلیس: نمی دانم. (به کارگر دومی) در اعلامیه چه نوشته شده؟

کارگر دومی : نمی دانم در این اعلامیه چه نوشته شده، من آن را پخش نکرده ام.

رفیق جوان : من می دانم که او این اعلامیه را پخش نکرده است.

پلیس، (به رفیق جوان) : پس تو بودی که این اعلامیه را پخش کردی؟

رفیق جوان : نه.

پلیس، (به کارگر دومی) : پس تو بودی.

رفیق جوان، (به کارگر اولی) : برای او چه روی خواهد داد؟

کارگر اولی : ممکن است تیرباران شود.

رفیق جوان (به پلیس) : چرا می خواهی او را تیرباران کنی؟ آیا خود تو نیز یک پرولتر نیستی؟

پلیس، (به دومین کارگر) : بیا (□□□ □□ □□ □□)

رفیق جوان (جلوی او را می گیرد) : او این اعلامیه را پخش نکرده است.

پلیس : پس تو آن را پخش کرده ای!

کارگر دومی : او این اعلامیه را پخش نکرده است.

پلیس : پس، شما دو تا بودید!

کارگر اولی : فرار کن، بدو، جیبت پر اعلامیه است.

(پلیس کارگر دومی را می کشد)

رفیق جوان (پلیس را به کارگر اولی نشان می دهد) : می بینی، او یک بی گناه را کشت.

کارگر اولی (به روس پلیس می پرد) : سگ خود فروخته!

(پلیس تپانچه اش را می کشد. رفیق جوان او را از پشت می گیرد و به گردنش ضربه می زند. کارگر ولی با دستش به پس خیز بر می بردارد و ضربه می زند. پلیس را خلع سلاح می کنند.)

رفیق جوان (فریاد می زند) : کمک، رفقا! کمک! این جا آدم های بی

گناه را می کشند!

کارگر دومی (از زمین برمی خیزد، به کارگر اولی) : ما یک پلیس را زدیم، و فردا نمی توانیم به کارخانه برویم، (به رفیق جوان) و این اشتباه تو است.

رفیق جوان : شما که به کارخانه می روید، به رفقای خودتان خیانت می کنید.

کارگر دومی : من یک همسر و سه فرزند دارم، و وقتی شما رفتید و اعتصاب کردید، حقوق ما را افزایش دادند. نگاه کن : من دو برابر حقوق گرفتم! (پول ها یش را به او نشان می دهد).

رفیق جوان (به دست او می زند و پولها را به زمین می اندازد) : شرمتان باد، سگ خود فروخته!

(کارگر اولی با مشت به گردن او می زند، در حالی که کارگر دومی پول هایش را جمع می کند. رفیق جوان با چوب یا باتون به گردن کارگری که به او حمله کرده بود می زند.)

کارگر دومی (فریاد می زند) : کمک! شورشیان!

چهار مبلغ انقلابی : و بی درنگ کارگرهایی که کار می کردند از کارخانه بیرون آمدند و به اعتصاب کننده هائی که برای متوقف ساختن تولید تلاش می کردند حمله کردند و از محل راندند.

گفتگو

هم سرایان و داوران :

رفیق جوان چه کار باید می کرد؟

چهار مبلغ انقلابی : می توانست به کارگران بگوید که آنها نمی توانند در مقابله با پلیس از خودشان دفاع کنند، و باید از آنها می خواست که کارگران را به تظاهرات علیه پلیس فراخوانند، و با هم متحد شوند زیرا پلیس دست به کار ناعادلانه ای زده بود.

هم سرایان و داوران :

ما موافق هستیم.

انسان چیست؟

چهار مبلغ انقلابی : ما دائماً هر روز پس از روز دیگر علیه انجمن های قدیمی، و علیه نا امیدی و فرمانبرداری مبارزه کردیم. ما به کارگران آموختیم که مبارزه برای مزد بیشتر را به مبارزه برای کسب قدرت تبدیل کنند. ما استفاده از اسلحه و مبارزه در خیابان را به آنها آموختیم. بعد، شنیدیم که تاجران در امر حقوق گمرکات با انگلیسی هائی که در شهر حکومت می کردند اختلاف پیدا کرده اند. برای بهره برداری از این اختلافی که بین صاحبان قدرت پیش آمده بود، رفیق جوان را همراه با نامه ای به نزد یکی از ثروتمند ترین تجار فرستادیم. در آن نامه نوشته شده بود : کول بران را مسلح کن! و به رفیق جوان گفتیم : سعی کن کاری کنی که از او اسلحه بگیری. ولی در پای میز پذیرائی، نتوانسته بود سکوت کند. این صحنه را نشان خواهیم داد.

(یکی از چهار مبلغ انقلابی نقش تاجر و یکی دیگر نقش رفیق جوان را بازی می کند.)

تاجر : من تاجر هستم.

رفیق جوان : این نام انجمن کول بران است.

تاجر : نام انجمن کول بران پیشنهاد کرده است که علیه انگلیسی ها عملیات مشترک انجام دهیم.

رفیق جوان : همینطور است.

تاجر : ترا به میز غذاخوری دعوت می کنم.

رفیق جوان : برای من افتخار بزرگی است که با شما غذا صرف کنم.

تاجر : تا آماده شدن غذا، می خواهم نظرم را درباره کول بران برای بگویم. بیا این جا بنشین، خواهش می کنم.

رفیق جوان : شنیدن نظریات شما برایم خیلی جالب است.

تاجر : چرا من هر کالائی را ارزانتر از دیگران به دست می آورم؟ و چرا کول بران با حقوق ناچیزی برای من کار می کنند؟

رفیق جوان : نمی دانم، نمی دانم چرا.

تاجر : علت این است که من فرد باهوشی هستم. شما نیز همینطور، شما نیز افراد با هوشی هستید، چون که می دانید چگونه از کول بران مزد بگیرید.

رفیق جوان : می دانیم چگونه باید رفتار کنیم. پس شما حاضر هستید که کول بران را علیه انگلیسی ها مسلح کنید؟

تاجر : شاید، شاید. می دانم چگونه باید یک کول بر را فریب داد. به اندازه ای باید به او برنج بدهی که از گرسنگی نمیرد، در غیر این صورت نمی تواند برای تو کار کند. این طور نیست؟

رفیق جوان : بله، کاملاً همین طور است.

تاجر : ولی من می گویم : نه، وقتی کول برها از برنج ارزانتر هستند، می توانم برای کول بر جایگزین پیدا کنم. این طور نیست؟

رفیق جوان : بله، البته، کاملاً همین طور است. اگر ممکن است بگویید، کی به جنوب شهر اسلحه می فرستید؟

تاجر : به زودی، به زودی. باید بیائی ببینی که چگونه کول برهائی که بسته های چرمی مرا پیاده می کنند، در سالن غذاخوری برای خرید برنج های من جمع می شوند.

رفیق جوان : باید این صحنه را ببینم.

تاجر : به نظر تو، برای این کار، من مزد خوبی می پردازم؟

رفیق جوان : نه، ولی برنج شما گران است، و کار باید کار خوبی باشد، در حالی که برنج شما کیفیت خوبی ندارد.

تاجر : شما آدمهای باهوشی هستید!

رفیق جوان : پس کی شما می خواهید کول بران را علیه انگلیسی ها مسلح کنید؟

تاجر : بعد از غذا، می توانیم برویم به انبار اسلحه. ولی پیش از همه می خواهم برایت یکی از آوازهائی را که دوست دارم بخوانم :

سرود کالا

پائین نزدیک رودخانه برنج هست

در بالای منطقه، مردم به برنج نیازمند هستند

اگر برنج را در انبار نگهداریم

برنج گرانتر خواهد شد.

طناب اندازان کشتی کشان کشتی های برنج بازهم برنج کمتری خواهند داشت.

و برای من برنج باز هم ارزانتر خواهد بود.

باید پرسید، برنج چیست؟

برنج، چه می دانم چیست؟

آیا می دانم چه کسی می داند؟

برنج نمی دانم چیست

من تنها قیمت آن را می دانم.

زمستان می آید و مردم به لباس نیاز دارند

باید پنبه خرید

و پنبه ها را نیز انبار کرد.

وقتی سرما می آید، لباس ها گرانتر می شوند

پارچه بافان مزد زیادی می پردازند.

و پنبه خیلی زیاد است.

ولی پنبه یعنی چه؟

پنبه، آیا می دانیم پنبه چیست؟

آیا می دانم چه کسی می داند؟

پنبه، نمی دانم چیست

من تنها قیمت آن را می دانم.

یک آدم، نیاز دارد زیاد بخورد

به همین علت گران می شود.

برای تولید خوراک، ما به آدم ها نیازمندیم.

آشپزان قیمت هایشان را پائین می آورند، ولی آنانی که می خورند
قیمت ها را بالا می برند.

از سوی دیگر، آدم زیاد است

ولی باید پرسید آدم کیست؟

آدم، چه می دانم چیست یا کیست؟

چه می دانم چه کسی می داند؟

آدم، نمی دانم کیست یا چیست

من تنها قیمت آن را می دانم.

(به رفیق جوان)

و حالا برویم برنج مرا بخوریم. برنج خوبی ست.

رفیق جوان (از جا بر می خیزد) : من نمی توانم برنج شما را بخورم.

چهار مبلغ انقلابی : این آن چیزی است که او گفت. رفتار تحقیر آمیز
او موجب شد که تاجر او را بیرون بیاندازد و کول بران نیز مسلح
نشوند.

گفتگو

هم سرایان و داوران : ولی آیا عادلانه نیست که شرافت انسانی را
برتر از همه بدانیم؟

چهار مبلغ انقلابی : نه.

هم سرایان و داوران :

جهان را دگرگون کن : این آن چیزی است که بدان نیازمند است

فرد عدالتخواه برای گسترش عدالت در کنار چه کسی نخواهد نشست؟

برای فردی که در حال مرگ است

چه مرهمی خیلی تلخ خواهد بود؟

اگر تو می توانستی سرانجام جهان را دگرگون کنی،

از انجام چه کاری روی بر می گرداندی؟

تو کیستی؟

در گل و لای فرو رو،

سلاخ را ببوس، ولی

جهان را دگرگون کن : جهان نیازمند آن است!

دیری است که ما دیگر برای داوری کردن به شما گوش نمی دهیم،

بلکه برای آموختن به شما گوش می دهیم.

چهار مبلغ انقلابی : به محض این که خود را روی پله کان یافت، رفیق جوان به اشتباهش پی برد، و خودش را به ما واگذار کرد تا دوباره از مرز عبور کند. ما به ضعف او پی برده بودیم، ولی ما باز هم به او نیاز داشتیم، زیرا او با انجمن های جوانان روابط خوبی داشت و زیر تهدید تفنگ های کارفرمایان خیلی به ما کمک کرده بود تا با شبکه های حزب رابطه برقرار کنیم.

6

خیانت

چهار مبلغ انقلابی : در این هفته تعقیب و گریزها شدت خارق العاده ای پیدا کرد. ما برای چاپ اعلامیه تنها یک محل مطمئن در اختیار داشتیم. ولی در بامداد روزی که شورش های گستردۀ گرسنگان در شهر و در دشت های اطراف به راه افتاده بود، خبر شورش های عظیم به ما نیز رسید. در شب سومین روز، در حالی که از خطر گذشته و به پناهگاهمان بازگشته بودیم، رفیق جوان خارج شد و به استقبال ما آمد. ساک های پر جلوی منزلگاه و زیر باران دیده می شد. ما گفتگویمان را با او نمایش می دهیم.

سه مبلغ انقلابی : این ساک ها برای چیست؟

رفیق جوان : این ها مواد تبلیغاتی ما هستند.

سه مبلغ انقلابی : این جا چه کار می کند؟

رفیق جوان : باید آخرین رویدادها را به شما گزارش دهم. رؤسای بیکاران امروز به این جا آمدند، و مرا متقاعد کردند که باید بی درنگ دست به عمل بزنیم. در نتیجه باید اعلامیه ها را پخش کنیم و به پادگان های نظامی حمله ببریم.

سه مبلغ انقلابی : تو راه اشتباهی را به آنها نشان داده ای. ولی دلایلت را برای ما توضیح بده و سعی کن ما را متقاعد کنی!

رفیق جوان : فقر افزایش یافته و شورش نیز در شهر بالا گرفته است.

سه مبلغ انقلابی : آنهایی که نمی دانند چگونه باید به وضعیت خودشان آگاهی بیابند.

رفیق جوان : بی کاران آموزش های ما را پذیرفته اند.

سه مبلغ انقلابی : ستم دیدگان به آگاهی طبقاتی دست یافته اند.

رفیق جوان : آنها به خیابان می آیند و می خواهند کارخانـه پارچه بافی را ویران کنند.

سه مبلغ انقلابی : آنها تجربه انقلابی ندارند. در این صورت مسئولیت ما بیشتر خواهد بود.

رفیق جوان : بی کاران دیگر نمی توانند منتظر بمانند، و من نیز دیگر نمی توانم منتظر بمانم. فقر بیداد می کند و همه گیر شده است.

سه مبلغ انقلابی : ولی به اندازه کافی مبارز وجود ندارد.

رفیق جوان : دردها و رنج هایشان بی سابقه است.

سه مبلغ انقلابی : درد و رنج داشتن به تنهایی کافی نیست.

رفیق جوان : هفت نفر به نمایندگی از سوی بی کاران به این جا آمده بودند، هفت هزار نفر پشتیبان داشتند و می دانستند که فقر مانند جزام اتفاقی نیست و مانند مصیبت آسمانی فرود نمی آید، فقر و بی نوائی کار خود انسان است. آن قحطی و بی نوائی که برای آنها تدارک

دیده اند، روی میز غذا صرف می شود. آنان همه چیز را می دانند.

سه مبلغ انقلابی : آیا می دانند دولت چند لشکر در اختیار دارد؟

رفیق جوان : نه.

سه مبلغ انقلابی : در نتیجه، به اندازه کافی نمی دانند. سلاح های شما کدامین است؟

رفیق جوان (دستهایش را نشان می دهد) : با چنگ و دندان می جنگیم.

سه مبلغ انقلابی : کافی نیست. تو تنها فلاکت بی کاران را می بینی و از فلاکت آنانی که کار می کنند بی خبری. تو تنها شهر را می بینی، و از دهقانانی که در دشتهای زندگی می کنند آگاهی نداری. تو تنها سربازان را به عنوان ستم گر می بینی، و بیچاره فلاکت زده را نمی بینی که در لباس سربازی به تو ستم روا می دارد. برو و گروه بی کاران را پیدا کن و آنها را از حمله به پادگان های نظامی بازدار، و متقاعدشان کن که امشب در تظاهرات کارگران کارخانه ها شرکت کنند، و ما نیز به سهم خود سعی می کنیم سربازان ناراضی را متقاعد کنیم که با همان لباس های نظامی در تظاهرات با ما باشند.

رفیق جوان : به بی کاران یادآوری کردم که چند بار سربازان به روی آنان تیراندازی کرده اند. حالا باید آنان را متقاعد کنم که در کنار این قاتل ها در تظاهرات شرکت کنند؟

سه مبلغ انقلابی : آری، زیرا سرانجام سربازان می توانند پی ببرند که تیراندازی به روی بی نوایانی که از طبقه خود آنانند، کار عادلانه ای نبوده است. توصیه کلاسیک رفیق لینن را فراموش نکن : دهقانان را دشمن طبقاتی ندانیم زیرا آنان هم پیمانان فلاکت شهرها هستند.

رفیق جوان : می خواهم بپرسم که آیا کلاسیک ها موافق هستند که فقر در انتظار باقی بماند؟

سه مبلغ انقلابی : آنها از روش حرف می زنند و فقر را در کلیت آن می بینند.

رفیق جوان : در این صورت، کلاسیک ها با این نظریه که باید بی درنگ و بی هیچ شرطی به بی نوایان کمک کرد موافق نیستند؟

سه مبلغ انقلابی : نه .

رفیق جوان : پس در این صورت، کلاسیک ها زباله ای بیش نیستند و من آنها را پاره می کنم، زیرا انسان، انسان زنده فریاد می کشد و تمام چهار چوب های بسته نظری را از هم می پاشد. به همین دلیل، من بی درنگ شورش را آغاز می کنم، بی درنگ بی هیچ تأخیری، و تمام چار چوبهای بسته نظری را پاره می کنم.

(اعلامیه ها را پاره می کند.)

سه مبلغ انقلابی : اینها را پاره نکن، ما به آنها احتیاج داریم. ما به هم احتیاج داریم. مسائل را به شکلی که هستند ببین! انقلابی که تو بی درنگ می خواهی بر پا کنی یک روز بیشتر دوام نخواهد آورد، و فردا خفه خواهد شد. انقلاب ما فردا آغاز می شود. پیروز خواهد شد و جهان را دگرگون خواهد کرد. ولی انقلاب تو با خودت نابود خواهد شد. ولی انقلاب ما ادامه می یابد.

رفیق جوان : گوش کنید آنچه را که می خواهیم به شما بگویم : من با چشمهایم آشکارا می بینم که فقر نمی تواند منتظر بماند. به همین علت با تصمیم شما مخالفت می کنم، و منتظر نخواهم ماند.

سه مبلغ انقلابی : تو ما را متقاعد نکردی. پس برو و بی کاران را متقاعد کن که باید به جبهه انقلاب بپیوندند. ما مصرانه به نام حزب ترا به این مأموریت دعوت می کنیم.

رفیق جوان : ولی حزب، کیست؟

آیا دفتری باقی مانده، با تلفن؟ آیا اندیشه های حزب سرّی هستند، با راه حل های ناشناخته؟ حزب کیست؟

سه مبلغ انقلابی : حزب، ما هستیم. تو، من، شما، ما همگی. در کُت تو رفیق در جای گرمی نهفته و در جمجمه تو فکر می کند.

هر کجا که زندگی می کنم، خانه حزب است، آن جایی که حمله می کنند، حزب مبارزه می کند. راهی را که ما باید انتخاب کنیم به ما نشان بده، و ما نیز مثل آن راه را انتخاب خواهیم کرد، ولی بدون ما نرو، راه صحیح. بی ما بدترین راه خواهد بود. از ما جدا نشو!

راه راست بهتر از راه های پر پیچ و خم است، و هیچ کس با چنین فکری مخالف نیست.

ولی اگر کسی چنین راهی را می شناسد و نمی تواند آن را به ما نشان دهد، آگاهی او به چه کار خواهد آمد؟

آن را به ما بیاموز! از ما جدا نشو!

رفیق جوان : حق با من است، در نتیجه نمی توانم بپذیرم. من چشمان فقر را می بینم که نمی تواند منتظر بماند.

هم سرایان و داوران :

در ستایش حزب

زیرا فرد آدمی فقط دو چشم دارد

حزب هزار چشم

حزب هفت کشور را می شناسد

و فرد آدمی فقط یک شهر

فرد فقط می تواند نابود شود

ولی حزب نابود نمی شود

زیرا پیشگام توده ها است

و مبارزات آنها را هدایت می کند

حزب به روش کلاسیک هائی مسلح است

که ریشه در شناخت واقعیت ها دارد.

رفیق جوان : هم این حرف ها بی اعتبار است. در چشم انداز مبارزه، برای آن چه که دیروز هنوز اعتبار داشت، افسوس می خورم، من تنها برای بشریت مبارزه می کنم. حرکت این است و من پیشگام می شوم. قلب من برای انقلاب می تپد.

سه مبلغ انقلابی : سکوت کن!

رفیق جوان : این همان ستم است. من از آزادی دفاع می کنم!

سه مبلغ انقلابی : سکوت کن! تو به ما خیانت می کنی!

رفیق جوان : من خیانت نمی کنم، به این علت که حق با من است.

سه مبلغ انقلابی : حق داشته باشی و یا نداشته باشی، اگر حرف بزنی ما به خطر خواهیم افتاد و از بین خواهیم رفت! سکوت کن!

رفیق جوان : خیلی چیزها دیدم، و این همه برای من بس است. به همین علت به نزد آنان خواهم رفت و آشکارا همه چیز را برایشان شرح خواهم داد.

(نقابش را برمی دارد و فریاد می زند) :

ما برای کمک به شما آمده ایم.

ما از مسکو آمده ایم.

(نقابش را پاره می کند.)

چهار مبلغ انقلابی :

و ما او را نگاه می کردیم، و در غروب آفتاب چهره عریان او را دیدیم

انسانی ساده دل، نقابش را پاره کرده بود

و بر فراز خانه ها فریاد استثمار شدگان برخاست

و خواب بی نوایان را آشفته کرد.

پنجره ای گشوده شد و صدائی برخاست :

بیگانگان هستند، شورشیان را از این جا بیرون کنید!

این چنین بود که ما شناسائی شدیم!

و در همان وقت شنیدیم که شورش شده است

در پائین شهر، و در اماکن گردهمائی منتظرند

آنانی که نمی دانند و در خیابانها آنانی که اسلحه ندارند.

ولی او بی وقفه فریاد می زد.

این چنین بود که او را به شکلی زدیم که بی هوش شد،

ما او را بردیم و شهر را به سرعت ترک کردیم.

7

شدت گرفتن تعقیب و تحلیل

هم سرایان و داوران :

شهر را ترک کردند!

شورش در شهر اوج می گیرد

ولی رهبران از مرز می گریزند

تصمیم خودتان را به ما بگویید!

چهار مبلغ انقلابی :

صبر کنید!

دستی از دور بر آتش داشتن

گفتن آن چه باید کرد ساده است،

وقتی آدم ماه ها وقت فکر کردن دارد،

ولی ما فقط شش دقیقه برایمان باقی مانده بود

و زیر تهدید تفنگ ها فکر می کردیم.

هنگام فرار، در حاشیه شهر، وقتی به نزدیک چاه آهک رسیدیم

آنها را که در تعقیب ما بودند، دیدیم.

رفیق جوان چشم هایشان را باز کرد، و فهمید که چه اتفاقی افتاده است،

و گفت : کارمان تمام است.

هم سرایان و داوران :

در این لحظه چه تصمیمی گرفتید، بگویید!

در این لحظات اوج تعقیب و گریز و به هم ریختگی نظریات.

مبارزان برای ارزیابی، و عمل، طرح وضعیت را بررسی می کنند.

چهار مبلغ انقلابی : ما تحلیل خودمان را نمایش می دهیم.

یکی از چهار مبلغ انقلابی : به خودمان گفتیم، باید او را به هر قیمتی شده به آن سوی مرز عبور دهیم.

یکی دیگر از چهار مبلغ انقلابی : ولی توده ها در خیابان هستند.

سومین مبلغ انقلابی : و ما باید آنان را به گرد همائی هدایت کنیم.

نخستین مبلغ انقلابی : در نتیجه نمی توانیم رفیقمان را به آن سوی مرز عبور دهیم.

مبلغ انقلابی سومی : اگر او را پنهان کنیم و اگر او را کشف کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد، چون که او شناسائی شده است؟

نخستین مبلغ انقلابی : کشتی های توپداری که روی رودخانه لنگر انداخته اند و قطارهای زرهی که خطوط آهن را در نقاط سنگر بندی شده اشغال کرده اند اگر یکی از ما را در آن جا کشف کنند بی درنگ حمله خواهند کرد.

هم سرایان و داوران :

هر کجائی که ما را پیدا کنند

حتا با زبان بسته، فریاد می زنیم : اربابان باید از بین بروند

و چنین است که توپها به غرش در می آیند.

روی پیشانی ما نوشته است که علیه استثمار مبارزه می کنیم.

روی فرمان بازداشت ما نوشته است : این افراد

در اتحاد با ستم دیدگانند!

آن کشی که به یاری نا امیدان می آید

از اعماق زمین است

ما از اعماق زمین هستیم.

هیچ کس نباید ما را پیدا کند.

به خاک سپاری

سه مبلغ انقلابی :

تصمیم گرفتیم : که او را کاملاً ناپدید کنیم.

زیرا نه می توانستیم او را با خودمان ببریم و نه این که در آن جا رهاش کنیم.

می بایستی او را با تفنگ می کشتیم و در چاه آهک می انداختیم

و چاه آهک او را کاملاً از بین می برد.

هم سرایان و داوران :

آیا راه حل دیگری پیدا نکردید؟

چهار مبلغ انقلابی :

با زمان اندکی که برایمان باقی مانده بود، راه حل دیگری نداشتیم.

حيوان نیز به حيوان کمک می کند،

ما نیز می خواستیم به او کمک کنیم،

زیرا او به خاطر اهداف ما، در کنار ما مبارزه کرده بود.

طی پنج دقیقه، زیر چشم تعقیب کننده ها،

ما بهترین راه حل را جستجو کردیم

شما نیز می توانید در این جا بهترین راه حل را پیدا کنید.

(سکوت)

پس، تصمیم بگیریم : حالا

کشتن یک آدم همیشه اسفناک است

با وجود این ما نه تنها دیگران را می کشیم بلکه باید آنانی را که

از ما هستند بکشیم.

زیرا تنها خشونت می تواند این جهان کشنده را دگرگون کند، همان گونه که تمام زندگان می دانند.

به خودمان می گفتیم، ما هنوز اجازه نداریم نکشیم.

فقط برای خواست اجتناب ناپذیر دگرگون کردن جهان است که چنین تصمیمی را جایز دانستیم]

هم سرایان و داوران :

داستانان را ادامه دهید، توجه ما را جلب کرده اید.

کاری که باید انجام می گرفت، مطمئناً کار ساده ای نبوده.

شما نبودید که او را محکوم کرده بودید، واقعیت او را محکوم کرده بود.

چهار مبلغ انقلابی : ما واپسین صحنه را نشان می دهیم.

نخستین مبلغ انقلابی : ما می خواهیم از او بپرسیم که آیا او موافق هست یا نه، زیرا او مبارز دلاوری بود.

دومین مبلغ انقلابی : و حتا اگر موافق نباشد، باید کاملاً از بین برود.

نخستین مبلغ انقلابی (به رفیق جوان) : اگر ترا دستگیر کنند، تیر بارانت خواهند کرد، و از آن جایی که ترا شناسائی کرده اند، فعالیت ما نیز کشف خواهد شد. به همین علت ما مجبور هستیم که خودمان ترا تیرباران کنیم و در چاه آهک بیاندازیم تا کاملاً از بین بروی. ولی از تو می پرسیم : آیا تو راه دیگری می دانی؟

رفیق جوان : نه.

سومین مبلغ انقلابی : در این صورت، از تو می پرسیم آیا تو موافق هستی؟

(سکوت)

رفیق جوان : آری.

سومین مبلغ انقلابی : و سپس چگونه باید کاملاً ناپدید شوی

رفیق جوان : در چاه آهک.

سومین مبلغ انقلابی : از او پرسیدیم، آیا می خواهی خودت این کار را به تنهایی انجام دهی؟

رفیق جوان : به من کمک کنید.

سه مبلغ انقلابی : سرت را به دست ما تکیه بده و چشم هایت را ببند.

رفیق جوان، (پنهان شده) :

می گوید : برای پیروزی کمونیسم

با راهی که توده های پرولتاریائی در تمام جهان در پیش گرفته اند، موافق هستم

من با دگرگونی جهان از طریق انقلابی موافق هستم و به آن آری می گویم.

سه مبلغ انقلابی : این چنین بود که او را تیرباران کردیم و در چاه آهک انداختیم.

و وقتی آهک کاملاً او را تجزیه کرد، به فعالیت های خودمان بازگشتیم.

هم سرایان و داوران :

و فعالیت شما به ثمر رسید، و به آموزش کلاسیک ها پرداختید

و الفبای کمونیسم را منتشر کردید،

به آنهایی که در ناآگاهی بودند، شناخت شرایط عینی و

برای ستم دیدگان آگاهی طبقاتی و

برای آنهایی که آگاهی طبقاتی داشتند، تجربیات انقلابی به ارمغان آوردید

به این ترتیب، در آن جا انقلاب به پیش می رود

و صفوف مبارزان آرایش منظمی دارد.

ما با شما موافق هستیم.

گزارشات شما به ما نشان می دهد که برای دگرگونی جهان چه باید کرد.

خشونت و پایداری. علم و خشم

ابتکار عمل بی درنگ، و تأملات عمیق،

صبر و خون سردی، پافشاری دائمی،

درک امور جزئی و کلی :

تنها با درک واقعیت است که می توانیم واقعیت را دگرگون کنیم.

جملات راوی از گروه نظارت

هنگام نمایش عمومی

در نمایش عمومی، یکی از اعضای گروه نظارت می تواند جملات ذیل را بگوید [\[16\]](#) :

صفحه 5، پیش از جمله «نزدیک شوید!» :

راوی : « اکنون ما به چهار مبلغ انقلابی که در موکدن کار کرده اند درود می گوئیم.»

صفحه 6، پیش از جمله «ما به عنوان مبلغ از مسکو آمده بودیم...» :

راوی : « رفیقی را که مشا کشتید چه کسی بود و چگونه فردی بود؟»

صفحه 6، پس از جمله « این گفتگو را در این جا بازگوئی می کنیم.» :

راوی : «صحنه را بازی کنید و نقش ها را بین خودتان تقسیم کنید.»

صفحه 8، پیش از جمله « ولی کار در موکدن مخفیانه بود» :

راوی : «رفیق جوان از خطر کار مخفیانه آگاه بود؟»

صفحه 12، پیش از جمله « در نخستین وهله، به پائین شهر رفتیم...»

راوی : «رفیق جوان چگونه کار می کرد؟»

صفحه 17، پیش از جمله « ما در کارخانه ها نخستین سلول ها را تشکیل دادیم...»

راوی : «آیا رفیق جوان از نخستین اشتباه خود درس آموخته بود؟»

صفحه 21، پیش از جمله « ما دائماً هر روز پس از روز دیگر علیه انجمن های قدیمی، و علیه نا امیدی و فرمانبرداری مبارزه کردیم»

راوی : «آیا شما در عین حال به رفیق جوان مسئولیتهای ساده تر نیز واگذار می کردید؟»

صفحه 26، پیش از جمله « در این هفته تعقیب و گریزها...»

راوی : «آیا رفیق جوان جنبش را به خطر انداخته بود؟»

برتولت برشت

نوشته ها : دربار [تأثر

نمایشنامه های آموزشی

[دربار] بازنمایی نمایشنامه های آموزشی]
(1930)

اگر می خواهید یک نمایشنامه آموزشی را نمایش دهید، باید آن را به شکل بچه مدرسه ای ها بازی کنید. به شیوه بیانی - عامدانه - مشخص، شاگرد سعی می کند بخش های مشکل را مرور کرده و مفهوم را آن را کشف کرده و به خاطر بسپارد. حرکات او نیز به همین شکل مشخص و برای روشن ساختن موضوع به کار برده می شود. برعکس، قطعات دیگر بی آن که اهمیت زیادی داشته باشد، مانند برخی مراسم سنتی که بارها تکرار شده است باید به اجرا گذاشته شود. این قطعات که به بخش های مختلف گفتمان مرتبط می باشد حاوی اطلاعاتی است که برای قابل درک ساختن موضوع و در روند کلی مطرح می باشد، باید به اجرا گذاشته شود. سپس بخش هایی هستند که به هنر نمایش مرتبط می باشد که مشابه آن چیزی است که در مدارس قدیمی رایج بوده. الگوهای رفتاری به ترتیب باید نشان داده شوند. زیرا برخی رفتارهای عملی آدمها در عین حال می تواند وضعیتی را به وجود آورد که رفتار جدیدی را ممکن

سازد. به عنوان مثال، برای نشان دادن حرکات و نحو حرف زدن فردی که می خواهد یک نفر دیگر را متقاعد سازد، باید از ترفندهای هنر نمایش استفاده شود.

نظریه آموزش

فیلسوفان بورژوا بین فعالیت های عملی و فکری تفاوت زیادی قائل می شوند. ولی فردی که فکر می کند چنین تفاوتی را قائل نمی شود. اگر چنین تفاوتی قابل اعتبار می بود، در این صورت می بایستی سیاست را به فعالیت عملی و فلسفه را به فعالیت ذهنی تلقی می کردیم، در حالی که در واقعیت امر، سیاست مداران باید فیلسوف، و فیلسوف ها نیز باید سیاست مدار باشند. بین فلسفه واقعی و سیاست واقعی هیچ تفاوتی وجود ندارد. با کشف چنین رابطه ای بین فکر و عمل است که موضوع تربیت جوانان با به کار بستن بازی نمایشی مطرح می گردد که به همان شکلی که در علوم تربیتی رایج است، آنها را در هر دو زمینه عملی و نظری آماده می سازد. تمایل به اندیشه به تنهایی و عمل به تنهایی برای دولت زیان بار است. جوانان در بازی نمایشی حرکات را مورد بررسی و پژوهش قرار می دهند، و دولت با تشویق چنین روشی می تواند به توسعه آموزش و پرورش جوانان تحقق بخشد (2). این نوع بازی های نمایشی باید به شکلی تهیه و اجرا شوند که دولت نفعی در گسترش آن داشته باشد. در نتیجه آن چه تعیین کنند ارزش جمله و یا حرکت می باشد، نه زیبایی بلکه جمله و حرکتی است که برای دولت کارکرد مفیدی داشته باشد. به عنوان مثال وجود افکار بسته و نابارور می تواند منافع دولت را دچار کاستی هائی سازد، در حالی که ترویج رفتارهای جامعه گرا موجب شکوفائی آن می گردد. به همین دلیل مشخص، می توانیم بگویم که برای دولت خیلی مفید تر خواهد بود که شهروند آینده اش حرکات جامعه گریزانه را با تکیه به نمونه های مشخص و بارز به نمایش بگذارد. دولت می تواند رانش ها و تمایلات جامعه گریز را که ریشه در ترس و ناآگاهی دارد، برطرف سازد، یعنی کاری که احتمالاً از عهد یک فرد منزوی و منفرد ساخته نیست. این است پایه و اساس نظریه بازی تأثیری در تعلیم و تربیت

درباره نظریه تأثیر آموزشی

نمایشنامه آموزشی به این علت آموزشی بوده و می آموزد که برای

بازی در نظر گرفته شده و نه برای نمایش. بر اساس قاعده هیچ تماشاگری برای نمایشنامه آموزشی ضروری نیست، با این وجود می توانیم از حضور آنها نیز بهره داری کنیم. آن چه که به پایه و اساس نمایشنامه آموزشی مرتبط می باشد، این امید است که آن فردی که بازی می کند بتواند با اجرای انواع حرکات کاملاً مشخص، به کار بستن رفتارهای مشخص، و بازتولید گفتمان کاملاً مشخص تحت تأثیر حرکت جمعی قرار گیرد. تقلید الگوهای تهیه شده نقش بسیار مهمی را به عهده دارند، و روی این الگوها باید به شکل اختیاری و آزادانه کار انتقادی و تمرین انجام شود. به هیچ عنوان ضروری نیست که حتماً حرکات و رفتارهایی بازسازی شود که از دیدگاه اجتماعی معمولاً مثبت ارزیابی می شود، بلکه می توانیم در عین حال از بازسازی حرکات و رفتارهای جامعه گریز برای تعلیم و تربیت استفاده کنیم. سنجه های زیبایی شناختی چهره پردازی شخصیت های که برای نمایشنامه های پشت ویتترین معتبر است، هیچ کارکردی در نمایش نامه های آموزشی ندارد. به ویژه خصوصیات خاص فردی و استثنائی در ساختار نمایش نامه های آموزشی جایی ندارند، مگر این که خصوصیات استثنائی و فردی موضوع آموزشی باشد.

شکل نمایش نامه های آموزشی کاملاً مشخص است، ولی همواره می توان ابداعات شخصی را به راحتی در آن گنجاند. (در نمایشنامه آموزشی هوراس ها و کوریاس ها، به عنوان مثال، پیش از هر نبرد بین سرداران می تواند جدال زبانی به شکل آزاد وجود داشته باشد، در نمایشنامه آموزشی تصمیم صحنه های تمام عیاری را می توان ضمیمه کرد و مانند اینها (توضیحات تأثر حماسی (تأثر برای نمایش) در رابطه با شیو) بازی برای تأثر آموزشی کاربرد خواهد داشت، در نتیجه بررسی تأثیرات فاصله گذاری ضروری خواهد بود. و البته تسلط بر تمام نمایشنامه نیز اهمیت اجتناب ناپذیری خواهد داشت. با این وجود، وجه آموزشی را پیش از آن که نمایشنامه را کاملاً بر اساس قواعدی که خاص تأثر آموزشی می باشد بازی نکرده ایم، نباید مورد داوری قراردهیم و دفتر آن را ببندیم. موسیقی متن می تواند به شکل مکانیکی تهیه و تنظیم شود. برای آهنگ سازان نیز مفید خواهد بود که برای نمایش مکانیکی (فیلم) آهنگ تهیه کنند، و بر این اساس می توانند در چهار چوب آن چه که برای بازی ضروری می باشد، خلاقیت فردی و تجربیات متنوعی را امکان پذیر سازند. ورود به بازی باید به شکل طبیعی و شخصی باشد. در نمایشنامه آموزشی تنوع بسیار گسترده ای می تواند وجود داشته باشد. هنگام بازنمایی نمایشنامه آموزشی بادن - بادن، نویسنده و آهنگ ساز دائماً در صحنه مداخله می کردند. نمایشنامه نویس در حضور تماشاچیان مکانی را که باید

بازیشان را اجرا می کردند نشان می داد، و وقتی جمعیت با نگاه آشفته و نفرت به فیلمی که انسان های مرده را نشان می داد نگاه می کردند، نمایشنامه نویس راوی را دعوت می کند که فریاد بزند : «مشاهد» تکراری بازنمایی مردگان با نفرت استقبال شد» و دوباره فیلم را نشان دادند.

سوء تفاهم درباره نمایش نام آموزش

با الهام از مباحثی که در محافل عمومی پیرامون موضوع «نمایشنام آموزش» مطرح شده بود، یعنی هنر نمایش غیر ارسطویی، ضد متافیزیک و دیالکتیک، چند آزمون نوین هنر نمایش تحقق یافت که متأسفانه به دلیل برداشت غلط از این نوع نمایشنامه ها در مرحله اجرای روی صحنه در سطح نمایش روائی (حماسی)، و شکل بیرونی و تقلیدی باقی مانده بود. به همین علت باید از خودمان پرسیم که آیا انتخاب نام «نمایشنام آموزش»، برای مشخص ساختن ارزش آموزشی و شیوه بازنمایی این نوع نمایشنامه ها انتخابی نامناسب و اشتباه بزرگی نبوده است؟ تخته سیاه می تواند برای امر آموزش ابزار مفیدی باشد، به کار بردن آن به شکل رسمی در اماکن تفریحی و تجربی می تواند ارزش نمایشی داشته باشد، ولی موضوع اصلی آموزش نیست. دست کم می توانیم بگوئیم که تخته سیاه، بی آن که آموزشی وجود داشته باشد جذب چندان هیجان انگیزی ندارد. بنابر این نبود که شکلی از اشکال نمایشی به نمایشگاه نظریات ادبی تبدیل شود و در اختیار دعاوی افراد قرار گیرد. در نتیجه باید پرسیم که آیا می توانیم از چنین سوء تعبیرهای اجتناب کنیم؟

برای اجتناب از تکرار سوء تعبیر دیگری، پرسشی که باید مطرح شود این نیست که آیا برای بهینه کردن روش آموزشی بهتر این نیست که نگوئیم در حال آموزش هستیم (یعنی امر آموزشی را استعار کنیم). بسیاری از افراد، و از بین «ترقی خواهان» که مدعی آموزش به روش های اسرارآمیز و ظریف در اشکال سر بسته هستند.

با این حساب آنچه از دیدگاه اجتماعی نظریه پردازانه است مناسب تلقی نمی شود. به این علت که به اصطلاح اختلاف عقیده در طبق بالای اجتماعی انگلیس بد تلقی می شود و در بسیاری از مقالات روزنامه ها به شکل تحسین آمیزی از آن یاد شده است. ولی ممکن است احساسات دوستانم را جریحه دار کنم که فکر می کنند شناختی را در اشکال سر بسته (به شیوه ظریفی) در اختیار دارند که احتمالاً تاب بررسی

عمیقتری را نخواهد داشت. با روی برگرداندن از تأثیرات شوک اجتماعی، آنان منتظرند که در واقع به سادگی اثر بخشی روش عینی در آموزش در محدود^{۱۷} خیلی مشخص باقی بماند و از ابهام و پیچیدگی های ذهنی صرفنظر کند. همانگونه که گفتیم، آنان چندان هم از شوک اجتماعی بیمی ندارند. نسبتاً به سادگی می توانیم به آنان نشان دهیم که این شوک از دیدگاه اجتماعی صرفاً یک واکنش شرطی است و به وجه مشخص^{۱۸} یک قشر اجتماعی تعلق دارد که امر آموزش برای آنان موضوع خیلی مشخصی است، تقریباً تحقیر آمیز، تصاحب یک کالای فرهنگی، و امر آموختن به معنای تحقق حرفه ای، در نتیجه قشری است که از دیدگاه ما نمی تواند بیاموزد و آموزش را حذف می کند. این دوستان مانند ما فکر می کنند که آموزش یک روند است، یعنی روندی برای سازگاری با شرایط، شرایط ثابت برای همیشه در زندگی. پس تا زنده هستند می توانند بیاموزند و وقتی به آنان بیاموزند خشونت به آنان وارد نمی شود. آنان موافق هستند که نه تنها مطابق وضعیت موجود و از وضعیت موجود باید بیاموزند بلکه از انسانها نیز می توانند بیاموزند، و می دانند که وضعیت موجود نیز تا حدود زیادی بدست انسانها ساخته شده یعنی انسانهایی که در عین حال می توانیم به آنان آموزش دهیم. مشخصاً این نوع وضعیت، پدیده ای است که از سوی دیگر به شکل اجتناب ناپذیری به فتیش و نقطه^{۱۹} ضعف وضعیت موجود تبدیل می شود. ولی این دوستان می خواهند از طریق تجربی، یعنی تجربه^{۲۰} درک حسی و از طریق تجربه^{۲۱} زندگی به شناخت از اشیاء دست یابند. آنان می خواهند در گیر شوند بی آنکه با آن برخورد کنند. در مقابل این دوستان ضروری است که از نمایشنام^{۲۲} آموزشی، هنر نمایشی در جایگاه روش آموزشی دفاع کنیم. با تعمیق بخشیدن به چنین بینشی است که می توانیم از آن دفاع کنیم.

در نتیجه پرسش این نیست که آیا باید آموزش بدهیم؟ بلکه پرسش این است که چگونه باید آموزش دهیم و بیاموزیم؟

یادداشت درباره نمایشنام آموزشی در بادن-بادن

بی آنکه وارد جزئیات قوانین ویز^{۲۳} نمایشنام^{۲۴} آموزشی شویم (این موضوع را در « نظریه آموزش^{۲۵}» [17] به دقت مورد بررسی قرار خواهد گرفت، در اینجا باید در چند کلمه نظریات اشتباه آمیز آهنگساز هیندمیت [18] (در تقلیل پیانو برای نمایشنام^{۲۶} آموزشی که از نخستین نسخه متن را که کامل نیست استفاده کرده). هیندمیت فکر می کند :

«به این علت که هدف از اجرای نمایشنامه آموزشی، شرکت دادن تماشاگران در اجرای اثر نیست، و در آغاز در پی تأثیر گذاری مشخصی نیست، موضوع آهنگ و شاعرانه، شکل نمایشنامه تا جایی که ممکن است با هدف تعیین شده منطبق می شود. ترتیب مشخص شده در پارتیسیون تنظیم موسیقی در نتیجه بیشتر پیشنهاد است تا دستور العمل. قطع و وصل، اضافات، مداخلات احتمالی ممکن است. قطعه هایی از موسیقی می تواند حذف شود، رقص و صحنه دلچکها نیز می تواند حذف شود. قطعه های دیگر موسیقی، صحنه، رقص یا خواندن متن می تواند گنجانده شود، البته در صورتی که ضروری باشد و سبک کلی مجموعه را مختل نکند. تمرین های مختصر می تواند به نمایش تمرین به تنهایی محدود باشد. بخش های دیگر نیز می تواند به شکا تمرین اجرا شود، و به فردی بستگی خواهد داشت که تمرینها را هدایت می کند و به همین گونه هیئت اجرایی که می توانند شکل متناسب با اهدافشان را جستجو کنند.»

این سوء تعبیر بی کمان به این دلیل روی داده که من به هدف صرفاً تجربی بخشی از متنی را که کامل نبود در اختیارشان قرار دادم و در خصوص نمایشنامه آموزشی به سوء تعبیری انجامید که در نمایش آن در بادن بادن روی داد. با این نتیجه که در واقع یگانه هدف آموزشی که می توانست در نظر گرفته شود هدف صرفاً موسیقائی صوری بود. روشن است که ارزش آموزشی این گونه تمرین موسیقائی در همراهی با متن «متنی که برای بررسی و اندیشیدن و سپس تحریک تخیلات فردی که به تمرین آن می پردازد» خیلی محدود کننده است.

یادداشت درباره تصمیم

1. نام سرگشاده به مدیر هنری موسیقی نوین، برلن 1930، هانریش بورکارد [19]، پل هیندمیت، ژرژ شونمن [20]

شما از قبول مسئولیت برای نمایش نمایشنامه آموزشی جدید ما به شکلی که پیش از این برای آن به توافق رسیده بودیم در مقابل «کمیته برنامه ها» که از ترکیب آن بی اطلاعیم امتناع کرده اید و از ما خواسته اید که برای رفع ابهاماتی که در زمینه امور سیاسی می تواند مطرح باشد، متن نمایشنامه را به کمیته تسلیم کنیم. (و اضافه کرده اید که این کنترل برای هم آثار معتبر است و به اجرا گذاشته می شود).

ولی ما این کنترل را نپذیرفتیم. دلایل ما چنین است: اگر به پی

گیری گردهمآئی هائی که این همه برایتان اهمیت دارد دلبستگی دارید و طی آن اشکال استفادۀ نوین از موسیقی را به بحث و گفتگو می گذارید، به هیچ وجه نباید استقلال مالی خودتان به رهن افراد یا مؤسساتی بسپارید که از پیش این و یا آن شکل، و شاید نه بدترین آنها را، به دلایلی که خارج از زمینۀ زیباشناسی واقع شده ممنوع می کنند. کار هنری شما نمی تواند برای نمونه در معرض انتقاد پلیس قرار گیرد در نتیجه مناسبتی ندارد که شما تظاهرات هنری خودتان را از سوی پلیس تأمین مالی کنید : به این علت که از پیش در معرض احتمالی انتقادات پلیس قرار می گیرید. باید بگوئیم که کارهائی در موسیقی نوین وجود دارد که دولت نمی تواند ممنوع کند، ولی از سوی دیگر بودجۀ آن را نیز نمی تواند تأمین کند. در نتیجه، وقتی شهربانی کارهای ما را ممنوع نمی کند باید خوشحال باشیم ولی نباید پا فراتر از این بگذاریم و از ارکستر مأموران پلیس تقاضای همکاری کنیم! علاوه بر این، سرانجام ما در وضعیتی قرار گرفته ایم که همیشه در نظر داشتیم : آیا همیشه آن را به نام هنر آماتور بازشناسی نکرده بودیم؟ آیا از مدتهای مدید نسبت به این دستگاه های عظیم مفلوج هزار و یک تردید نداشتیم؟

پیشنهاد کارا :

این گردهمآئی ها و تظاهرات مهم را از هر گونه وابستگی آزاد کنیم و بدست آنانی بسپاریم که [نمایشنام] آموزشی] برای خود آنان در نظر گرفته شده و فقط از سوی آنان به کار برده می شود، مانند : گروه همسرایان کارگری، گروه های تأثر آماتور، گروه همسرایان و نوازندگان دانش آموز، یعنی بدست آنانی که برای هنر نمی پردازند و برای هنر نیز حقوق بگیر نیستند ولی فقط می خواهند کار هنری انجام دهند.

این را باید درک کنید که در وضعیت کنونی، استعفای شما از مدیریت هنری «موسیقی نوین، برلن 1930» به عنوان اعتراض به هر گونه اقدام محدود کننده و سانسور برای موسیقی نوین، وقتی که یک بار دیگر در تابستان 1930 در جشنوارۀ موسیقی شرکت می کنید، خیلی مفید تر خواهد بود.

برلن، 12 مه 1930

برتولت برشت، هانس ایسلر[21]

با وجود این به برگزاری جشنوارهٔ موسیقی و مردودیت نمایش [نمایشنامه] تصمیم « به دلیل نازل شمردن متن از دیدگاه تعریف شده [22]»

بررسی نمایشنامه تصمیم 1931

بازنمایی نمایشی باید ساده و بی پیرایه باشد، و هر گونه بازی خاص «هنرمندانه» بیهوده خواهد بود. بازیگرها تنها باید رفتار چهار مبلغ انقلابی را نشان دهند، که باید فهمیده شود و سپس موضوعی را که مطرح می کنند مورد داوری قرار گیرد (متن سه مبلغ انقلابی می تواند بین آنها تقسیم شود). هر یک از چهار بازیگر باید دست کم یک بار نقش رفیق جوان را به عهده گیرد، در نتیجه هر بازیگر باید یکی از چهار صحنه اصلی رفیق جوان را بازی کند. بازیگران (خوانندگان و بازیگران) عهده دار آموختن و خودآموزی هستند. همان گونه که در آلمان نیم میلیون خواننده کارگر وجود دارد : این که چه اتفاقی برای خواننده روی می دهد به همان اندازه می تواند مطرح باشد که پرسیم چه اتفاقی برای آنهایی که گوش می کنند روی می دهد. با این وجود نباید آزمون نمایشنامه تصمیم را بی آن که به الفبای ماتریالیسم دیالکتیک آشنایی داشته باشیم به عنوان شیوه ای برای حرکت سیاسی به کار ببریم. برای مفاهیم اخلاقی مانند عدالت، آزادی، بشریت، و غیره که در نمایشنامه تصمیم می بینیم، به همان مفهومی است که لنین دربارهٔ اخلاق می گوید : «نتیجهٔ اخلاقی برای ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا منشأ می گیرد.»

لنین : «آموختن»

«هنوز پاسخی برای مهمترین و بنیادی ترین پرسش وجود ندارد : چگونه و چه چیزی را باید بیاموزیم؟ ولی در این جا پرسش اساسی در عین حال که دگرگون ساختن جامعهٔ قدیمی سرمایه داری را مطرح می کند، آموزش و پرورش - و نه بر اساس روش های قدیمی - و تشکل نسل های جدید را نیز به پرسش می گیرد که جامعهٔ کمونیستی را خواهند ساخت.» (سخن رانی در سومین کنگرهٔ پان روس اتحادیهٔ جوانان کمونیست روسیه، 2 اکتبر 1920)

نمایشنامه آموزشی : تصمیم 1956

نمایشنامه آموزشی تصمیم، یک نمایشنامه به مفهوم عادی کلمه نیست.

تظاهراتی است که شامل چهار مبلغ انقلابی و گروه هم سرایان - توده ها می باشد. در نمایش فعلی چهار بازیگر تأثر نقش چهار مبلغ انقلابی را به عهده گرفتند، که می بایستی به عنوان نوعی نمایش برای معرفی این نوع تأثر تعبیر شود. این نمایشنامه باید طبیعتاً به شکل خیلی ساده و مقدماتی اجرا شود، و چنین امری در واقع هدف آن می باشد.

محتوای این نمایشنامه آموزشی به شکل خلاصه چنین است: چهار مبلغ انقلابی در مقابل دادگاه حزب حضور به هم می رسانند که گروه هم سرایان و داوران توده ها آن را نمایندگی می کنند. آنها در چین به تبلیغ کمونیستی پرداخته بودند و می بایستی که جوان ترین رفیق هم راه خودشان را می کشتند. برای اثبات ضرورت چنین تصمیمی، رفتار رفیق جوان را در موقعیت های سیاسی گوناگون در مقابل دادگاه توده ای بازنمایی می کنند، به عبارت دیگر صحنه ها را باز سازی می کنند. آنها نشان می دهند که رفیق جوان آنها از دیدگاه حسی انقلابی ولی به دلیل نبود انضباط کافی و بی آن که بر اساس خرد عمل کند، با رفتارها و واکنش هایش به خطر بزرگی برای جنبش انقلابی تبدیل شده بود. هدف این نمایشنامه آموزشی نشان دادن رفتارهایی است که از دیدگاه سیاسی صحیح نیست، و در عین حال می خواهد رفتار صحیح را نشان دهد. این تظاهرات باید مورد بحث و گفتگو قرار گیرد تا شناخت ارزش تعلیمی و تربیتی آن امکان پذیر گردد.

پرسش نامه

1. آیا فکر می کنید که چنین تظاهراتی ارزش آموزش و پرورش در زمین امور سیاسی برای تماشاچیان دارد؟ 2. آیا فکر می کنید که چنین تظاهراتی برای اجرا کننده ها (بازیگران و گروه هم سرایان و داوران توده ها) ارزش آموزشی و پرورش دارد؟
3. علیه چه گرایش آموزشی و پرورش در محتوای نمایشنامه تصمیم آیا از دیدگاه سیاسی مخالف هستید؟ 4. آیا فکر می کنید که شکل تظاهرات ما شکل مناسبی برای هدف سیاسی آن است؟ آیا می توانید شکل دیگری را به ما پیشنهاد کنید؟

یاد داشت [دربار نمایشنامه های آموزشی]

برای اجتناب از سوء تعبیر: بین نمایشنامه های آموزشی: نمایشنامه بادن - بادن یا اهمیت موافق بودن، استثنا و قاعده، آن که گفت آری، آن که گفت نه، تصمیم، هوراس ها و کوریاس ها

نمایشنامه های آموزشی هستند. این نمایشنامه ها فقط برای آنانی که آن را به اجرا می گذارند آموزنده خواهد بود. این نمایشنامه ها به تماشای نیازی ندارد. نویسند^۱ تأثر^[23] دائماً با هر گونه بازنمائی و نمایش نمایشنام^۲ تصمیم مخالفت کرده است، زیرا تنها بازیگری که نقش رفیق جوان را به عهده می گیرد می تواند چیزی بیاموزد، و علاوه بر این تنها وقتی که نقش یکی از مبلغ های انقلابی را بازی کرده و در گروه همسرایان و داوران شرکت کرده باشد

تذ دربار^۳

نمایشنامه های آموزشی

ماهنام^۴ آلترناتیو (انتشار در برلن، شمار^۵ 78/79، ژوئن-اوت 1971، مجموعه ویژ^۶ نظری^۷ ماتریالیستی ادبیات،)

1. در نمایش نامه های آموزشی (و در رابطه با عناصر نظریه پردازان^۸ دیگری که در پیوند با آن مطرح می باشد)، برتولت برشت به ابداع الگوی تأتری دست می زند که به عبارتی می توانیم آن را به عنوان نوعی ابزار خودآموز برای انجمن های انقلابی بدانیم - که در عین حال می تواند الهام بخش هنر تأثر و هنر به طور کلی در جامع^۹ سوسیالیستی باشد.

2. بر خلاف تأثر نمایشی - تأثر حماسی نزد برتولت برشت - یعنی تأثر به عنوان نمایش روی صحنه برای تماشاگران - که تنها به تغییر کار کرد فعالیت نمایشی سنتی برای افشای ایدئولوژی بورژوا بسنده می کند، نمایشنام^{۱۰} آموزشی فعالیت نمایشی در نظام بورژوازی را به نفع نوعی بازی (موقتاً آن را بازی آموزشی می نامیم) توسط دوستان - آماتورها - ملغا می سازد. بازی آموزشی نوعی ابزار کار برای دوستان این نوع تأثر می باشد تا انواع رفتارهای خاصی را که هدف آن ایجاد تحول در جامعه می باشد به آزمون بگذارند.

3. در نتیجه نمایشنامه های آموزشی مقول^{۱۱} کاملاً خاص و مشخصی را در بر می گیرد و از بقی^{۱۲} آثار برتولت برشت قابل تفکیک است.

4. نمایشنامه های آموزشی بر اساس تعریف برای نمایش نوشته نشده اند که تا بازیگران آن را در مقابل تماشاگران تعبیر کنند.

5. نمایشنامه های آموزشی، نمایشنامه هایی نیستند که حاوی درس

باشند، و یا شناخت و یا راه حل برای حرکات سیاسی عرضه کنند.

6. هدف آموزشی این نوع نمایشنامه هائی که آموزشی نامیدیم تمرین روشی مشخص است که آن را نیز روش آموزشی (متد دیداکتیک) می نامیم که باید به آزمون درآید.

7. روش آموزشی عبارت است از :

(الف) تقلید یا بازتولید انواع رفتارهایی که متن نوشته شده پیشنهاد می کند از طریق بازی.

(ب) ارائه تجربه شخصی و دخالت دادن بررسی های جانبی در تقلید.

(پ) از طریق بازی (بازنمائی) می بایستی انواع شخصیت ها و بررسی آنها را به روشنی به سطح باطن آگاه بازیگران منتقل سازد.

(ت) داوری بازنمائی و متن

(ث) به کار بستن متن به هدف ایجاد دگرگونی در آن و در عین حال ایجاد کل حرکت (آکسیون). شرکت کنندگان در چنین تمرینی به مثابه نمونه آزمایشگاهی عمل می کنند و گوئی که در حال آزمایش علمی هستند که خودشان نیز بر آن نظارت داشته و از دست آوردهای آن استفاده می کنند.

8. قطعات آموزشی یا نمایشنامه های آموزشی عنصر ثابت و قطعی نیست، بلکه تنها می توان آن را به عنوان یک پیشنهاد در نظر گرفت که شرکت کنندگان با تجارب شخصی خودشان آن را تحول می بخشند. قطعات آموزشی را باید به عنوان ابزاری آموزشی بدانیم که در فرآیند آموزش افرادی که در تمرین شرکت دارند، نقش خاص خود را ایفا می کنند.

9. هدف از این تمرین (مطالعه و بررسی) تقویت «گریز» سیاسی» (لنین) نزد بازی کنان است، که بتوانند با ایجاد طرح راه کار، اشکال متنوع مداخله در مبارزات طبقاتی را ممکن سازند، و سرانجام بیاموزند که خود را «به عنوان عنصر تعیین کننده در صف مبارزان قرار دهند» (برتولت برشت).

10. اگر چه نمایشنامه های آموزشی بر اساس تعریفی که پیش از این ارائه کردیم، به هدف نمایش در برابر تماشاگران نوشته نشده و هدف نمایشی به مفهوم سنتی کلمه ندارد، با این وجود برتولت برشت در

برخی موارد این نمایش نامه ها را به شکل نمایشی به روی صحنه می آورد، ولی با این تفاوت که تلاش او بر این بوده است تا امکانات خاص این نمایش نامه ها و شیوه کار با آن را به تماشاگران نشان دهد. یعنی موضوعی که باز هم بعد دیگری از اجرای چنین نمایشنامه هائی را برای ما مطرح می کند.

11. فقط به اجرا گذاشتن عینی نمایشنامه آموزشی و به آزمون در آوردن آن، برای مثال، توسط انجمن کارگری جوانان، یا سندیکای جوانان، کارآموزان، دانش آموزان و دانشجویان است که می تواند نشان دهد که چنین عملکردی در تمرین فکری و رفتار دیالکتیک تا چه اندازه مؤثر بوده است.

12. تجربه گروه های کارآموز نشان داده است که تمرین های فی البداهه در رابطه با وضعیت پیچیده و متناقض واقعی (باز سازی واقعه ای که افراد به شکل عینی زندگی کرده اند) یا شبیه سازی مبارزاتی که به جهان کار مربوط می باشد، خیلی زود به انتها می رسد و در کار تمرین موفقیتی دیده نشده، و به ویژه درک لازم و کافی آن یعنی در حدی که بتواند تناقضات اجتماعی را آشکار کند، امکان پذیر نیست.

13. به همین علت نمی توانیم از الگوی مقدماتی قطع نظر کنیم. می توانیم با نمایشنامه های آموزشی برتولت برشت آغاز کنیم، ولی در عین حال به الگوهای دیگری نیازمند هستیم که در گسترش دیالکتیک به ما یاری رسانند.

ضمیمه توسط مترجم :

پاتریس پاوایس در دیکسیونری که برای واژگان هنر نمایش نوشته است [24]، نمایشنامه آموزشی را به عبارت زیر تعریف کرده است.

Pièce didactique

(Didaktikos در زبان یونانی به معنای آموختن است)

«نمایشنامه ای است که هدف آن آموزش دادن به تماشاگر است. اثری که محتوای آن برای هدفی سیاسی و یا فلسفی مبارزه می کند. انتظار می رود که تماشاگران از این نوع نمایشنامه درسی برای زندگی خصوصی و یا اجتماعی خود بیاموزند. در برخی موارد نمایشنامه آموزشی هدف نمایشی نداشته و فقط توسط بازیگرانی که تمایل به انجام تجربیات

خاصی دارند به کار بسته می شود.»

Reiner Steinweg [11]

[2] آنچه وجه مشخص «فرهنگ ابتذال» را توجیه می کند، خیلی به سادگی خصوصی سازی فرهنگ و هنر و شناخت و بطور خلاصه خصوصی زندگی برای یک اقلیت ناچیز به بهای محروم کردن اکثریت مردم به مدد ابزارهای سرکوب است...

[3] عملکرد پدرانه به معنایی که در واژگان روانکاوی به کار می برد، که الزاماً پدر طبیعی نیست و تعیین کنند قانون است.

Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot [4]

زوج جامعه شناس فرانسوی که هم آثارشان را با هم امضا می کنند و از پژوهشگران قدیمی مرکز ژوهشهای علمی فرانسه هستند. موضوع پژوهشی این جامعه شناسان «جامع بورژوا و الیگارش فرانسه» بوده است. از جمله کتابهای آنان «خسونت ثروتمندان»

Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot . LA VIOLENCE DES RICHES.edition La Découverte, Paris 2013, 2014

Europe. Janvier-Fevrier 1957, N° 133-134 [5]

Pierre Abraham [6]

[7] شاید همانگونه که خود من با انتخاب نمایشنام آموزشی به عنوان موضوع پژوهشی در دانشکده فرانسوی نقاب از ماهیت پوشالی و سرکوبگر رژیم بورژوازی فرانسه برداشتم. شاید این خاصیت افشاگرانه نظریه بوده... باید اندکی بیش از دو دهه از تروریسم دانشگاهی که من قربانی آن بودم می گذشت تا جلیغه زردها به خیابانهای فرانسه بریزند. و تا اینجا 22 نفر یکی از چشمهایشان را در اثر شلیک فلاش بال از سوی پلیس ضد شورش از دست داده اند تا بقول دبیر اول حزب کمونیست فرانسه هزار میلیارد از ثروت ملی فرانسه در اختیار 300 هزار نفر باقی بماند. ولی ناقوس رسوائی نظام سرمایه داری در غرب به صدا در آمده است.

Paul Hindemith [8]

Karl Valentin [9]

Caspar Neher [\[10\]](#)

Jean Jourdheuil [\[11\]](#)

ژان ژوردوی نویسنده، منتقد، مترجم، کارگردان تئاتر و سخنران در دانشگاه نانتر در پاریس

Strehler [\[12\]](#)

Karl Schmitt [\[13\]](#)

Anna Kiersk [\[14\]](#)

Piotr Savitch [\[15\]](#)

[16] مترجم : الگوی داده شده در اینجا، یک نوشته منجمد شده و یک بار برای همیشه نیست، گروه‌هایی که به تمرین نمایشنامه آموزشی می‌پردازند، می‌توانند مداخلات و پرسشهای خاص خودشان را مطرح کنند و نتایج را در کتاب الگوها و نمایشنامه بگنجانند.

[\[17\]](#) مترجم : در متن آموزش به شکل جمع نوشته شده : آموزشی‌ها یا آموزش‌ها « Théorie des pédagogies »

Paul Hindemith [\[18\]](#)

Heinrich Bukhard [\[19\]](#)

Gero Schünemann [\[20\]](#)

Hanns Eisler [\[21\]](#)

[\[22\]](#) نمایشنامه تصمیم در 10 دسامبر 1930 با شرکت گروه همسرایان کارگری در برلن بزرگ (Grand-Berlin) به نمایش درآمد، با شرکت بازیگران هلن وژل Helene Weigel، ارنست بوش Ernst Busch، الکساندر گراناش Alexandre Granach، در گروس شاشپیلهاوس Grosses Schauspielhaus در برلن و سپس در فیلارمونی برلن

[\[23\]](#) مترجم : یعنی خود برتولت برشت

Patrice pavis .Dictionnaire du théâtre. Editions sociales [\[24\]](#)
1980

مسئول عواقب "فاجعه سیل"، جمهوری اسلامی است!

هموطنان گرامی ؛



همچنان که آگاهید، در ظرف یک هفته گذشته، جاری شدن سیل های عظیم در بسیاری از مناطق کشورمان، متأسفانه باعث مرگ دهها نفر، و وارد شدن ضرر و زیانهای سرسام آور به مردم شده است. بنا به پیش بینی های مراکز گوناگون هواشناسی، ادامه بارندگی ها ابعاد این فاجعه را بیشتر خواهد کرد. علاوه بر آسیب های جانی، روانی و بی خانمانی، شیوع بیماریهای گوناگون، از عواقب بسیارنگران کننده ای می باشد که مردم مناطق سیل زده را شدیداً در معرض خطر قرار داده است.

سیل، زلزله و سایر پدیده های ناخوشایند طبیعی، اتفاقاتی می باشند که مردم در بسیاری از کشورها با آنها دست بگریبان هستند. هم از این رو حکومت ها و دولت ها موظف و متعهدند در صورت وقوع این بلایا، با اختصاص بودجه های لازم و اعزام گروه های امداد رسانی، به یاری مردم آسیب دیده بشتابند. در ایران، مردم همراه با فشارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در جمهوری اسلامی، هر ساله مجبور به تحمل عواقب و خسارتهای جانی و مالی ناشی از حوادث نامترقبه طبیعی نیز می باشند. خانه های مسکونی مردم با توجه به شرایط اقلیمی و جغرافیایی از حفاظت و ایمنی لازم برخوردار نیستند. درکشور ثروتمندی چون ایران، طی چهل سال، درآمدهای نفتی بین قدرتمداران و رانت خواران جمهوری اسلامی تقسیم شده و نه تنها

بهبودی در شرایط زندگی مردم حاصل نشده بلکه به علت وضعیت بد سکونت و عدم ایمنی شهرها و روستاها، هر ساله حوادث غیرمترقبه طبیعی، خسارت‌های بزرگ می‌آفرینند.

عدم تعهد حاکمان در برابر سرنوشت مردم، مردمان و طبیعت ایران را به کام مرگ کشانده است. تخریب در صد بالایی از اراضی جنگلی و از بین بردن مراتع، خشکاندن تالاب‌ها و دریاچه‌ها، انقراض دهها گونه از حیوانات وحشی و در یک کلام نابودی طبیعت، حاصل اقدامات سودجویانه حکومت اسلامی می‌باشند که نتیجه آن خسران و آسیب‌های جانی و اقتصادی غیر قابل جبران بر مردم می‌باشد.

بر اساس نظریات کارشناسان محیط زیست، مهمترین عوامل سیل ویرانگر اخیر نه تنها بارندگی شدید بلکه، قطع درختان جنگل‌ها، سد سازی‌های بی‌رویه، مسدود و منحرف کردن مسیر طبیعی رودخانه‌ها و ... در مناطق سیل زده می‌باشند. اقدامات و پروژه‌های اقتصادی که حاصلی جز ضرر و آسیب برای مردم و طبیعت در ایران بدنبال نداشته است اما سودهای هنگفت آن نصیب سپاه پاسداران، بنیاد علوی رهبر، و سایر مقامات و مسئولین این حکومت جنایتکار و سرکوبگر شده است. هم از این رو، دستگیری، مرگ، شکنجه و فشار بر فعالان محیط زیست در سالهای اخیر، نشانگر آن است که حکومت اسلامی در هراس از افشاگری این فعالان، به خیال‌واهی می‌کوشد مسئولیت و نقش خود را در تشدید عواقب و یا حتی ایجاد پدیدهایی چون سیل پنهان و انکار کند.

در مقابل مرگ و ضررهای جانی، معنوی و مادی مردم، حکومت اسلامی در ایران، بجای کمک به مردم بلادیده، یا در سیر و مسافرت هستند و یا در فکر آنند که اگر مردم اعتراض کردند، چگونه آن را خاموش کنند و یا بر طبق آخرین اظهارات حکومتی، هرنوع کمک رسانی و سازماندهی مستقیم مردمی، ممنوع اعلام شده است.

هموطنان گرامی

“همبستگی برای آزادی و برابری در ایران”، خود را شریک غم مردم آسیب دیده می‌داند و ضمن تسلیت به همه خانواده‌های قربانیان و ابراز همدردی با زخمی‌شدگان، اعلام می‌کند که عوامل جمهوری اسلامی در هربحران و اتفاق طبیعی که بر سر مردمان ایران می‌آید، از خود سلب مسئولیت نموده و از تلاشی جدی برای حل مشکلات مردم سرباز می‌زنند. عملکرد آنان طی 40 سال نشان داده است که آنها تعهدی در برابر جان و مال مردمان ایران ندارند.

ما عمیقاً بر این باوریم که مردم با اتکا به روحیه همیاری که ریشه در فرهنگ دیرینه ما دارد، با اقدامات و ابتکارت گوناگون به یاری هموطنان بلا زده خواهند شتافت و دگر باره همبستگی خود را ، بخصوص در این روزهای سخت و درد ناک به نمایش گذاشته و خواهند گذاشت.

ما به سهم خود و با همبستگی کامل با همه آسیب دیدگان “فاجعه سیل”، و ضمن قدردانی صمیمانه از مردمی که با کمک های بیدریغ خود به یاری سیل زدگان شتافته اند، همگان را در هر کجا و با هر امکاناتی که در اختیار دارند، برای کمک رسانی به هموطنانمان فرامی خوانیم.

همبستگی برای آزادی و برابری در ایران

8 فروردین ماه 1398 - 28 مارس 2019

نوروزتان پیروز، هر روزتان نوروز!



پیام نوروزی

□□□□□ □□ □□□□□□ □ □□□□□ □□□□□□□□

هم میهنان آزاده!

چهل و یکمین نوروز مقاومت تان در برابر ارتجاع حاکم، پیروز و بهارانتان خجسته باد!

بحران همه‌جانبه، سرتا پای نظام خفقان، سرکوب و ترور و غارتگری جمهوری اسلامی را فراگرفته، به گونه ای که رویارویی مردم با حکومت اسلامی در یکی از لحظات سرنوشت ساز خود و رژیم در معرض اضمحلال و در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. جنبش دمکراتیک ملیتها، جنبشهای کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان، کشاورزان، کولبران و سایر اقشار جامعه در سرتاسر ایران در اشکال متنوع، کلیت نظام را بیش از پیش نشانده اند.

در بدترین شرایطی که نظام جنایتکار جمهوری اسلامی جامعه ما را نه تنها با سرعت هرچه تمام تر به سمت تباهی و ویرانی مطلق گسیل می دهد، بلکه روزی نمی گذرد که زنان و مردان معترض به وضعیت اسفبار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به بهانه های واهی، هدف اذیت و آزار، زندان و شکنجه، تجاوز، ترور و یا اعدام قرار نگیرند!

چهل و یکمین نوروز ما در شرایطی از راه می رسد که بر تعداد قتل ها و ترورها، زندانیان سیاسی و مبارزین در بند در سال گذشته نیز افزوده شده و در آستانه عید، خانواده های دربندانی چون سپیده قلیان و اسماعیل بخشی، نسرين ستوده، نجاتی، محمود بهشتی و محمد حبیبی و یا فعالین مدنی دیگری چون عباس لسانی در اردبیل، فعالان محیط زیستی و مدنی در کردستان و ... بسیاری از فعالین جنبشهای ملیت‌های گوناگون و هزاران فعال مدنی بی صدای دیگر، تحت بدترین شرایط غیر انسانی، ایام نوروز را در غم و ماتم، پشت درهای زندان و در انتظار شنیدن خبری و یا گرفتن اجازه ملاقات با عزیزان در بندشان می گذرانند.

ما در آستانه نوروز و فرارسیدن بهار هستیم. جشن نوروز یکی از نمادهای هم پیوندی و همبستگی همه ی ما، زنان و مردان، اقوام، ملیت ها، ادیان و فرهنگ های رنگارنگ در سرتاسر ایران است. با فرا رسیدن بهار، طبیعت جامه ی تیره و کهنه زمستان از تن برکنده و رنگین تن، فصل تازه را به ارمغان می آورد. در ایام نوروز، زن و مرد، در هر سن و سال، نیز جامه ی کهنه به دورافکنده و با لباسهای نو و رنگارنگ و با جشن و سرور به استقبال این زایش دوباره طبیعت می روند. اما در سال جاری نیز، مردمان بسیاری در جامعه ی ما ایران، در چنان وضعیت ناهنجار معیشتی و اجتماعی بسر می برد که برای شان امکان پذیر نیست، سفره خانواده را رنگین و قامت

فرزندانشان را به جامه ای نو بیارایند و چه بسیار سفره هائی که بازهم همچون گذشته، خالی خواهد ماند.

هم مینهان گرامی!

امیدواریم نوزائي طبيعت با رهايي مردم کشورمان از استبداد و بي حقوقي، درهم آميزد و بهار آزادي هرچه زودتر فرارسد تا رنج هائي که براي دستيابي به دموکراسي و عدالت، بر مردم کشور ما تحميل شده است و تلاش هائي که عليرغم کشتار، زندان، شکنجه، تهديد و اعدام، هر روز افزون تر گشته است، به بار نشيند. با اين آرزو که استبداد نيز همچون زمستان طبيعت رخت بر بندد، چهره مردم ميهن مان شکفته تر، خانه هاي دلشان از مهر و دوستي آکنده ترو زندگي آن ها از اميد و خوشبختي، سرشار شود. زندان ها، به زباله داني تاريخ سپرده شود و فقر و گرسنگي، نابرابري و ستمگري و تبعيض براي هميشه از ميهن مان رخت ببرند.

سازمانهای سياسي جمهوري خواه مدافع آزادي و برابري، دموکراسي، حقوق بشر، جدائي دين و دولت و مخالف هرگونه تبعيض، را در برمی گیرد، فرارسیدن نوروز را با ارج گذاري به مبارزات آزاد زنان و مردان دليري که براي رهايي از جور و ستم استبداد در تلاشاند، با احترام به خاطر جانباختگان راه آزادي، دموکراسي و عدالت اجتماعي و با درود به زندانيان دليري که نهال اميد را با مقاومت خود در دل ها مي نشانند، شادباش گفته و براي همگان نوروزي خوش و نوبهاري خجسته آرزو مي کند.

سرنگون باد رژيم جمهوری اسلامی ایران

برقرار باد آزادی و برابری و دموکراسی در ایران



شرحی بر مقالهی الن بدیو در بازار «جلیقه زردها» از شیدان وثیق

مقاله‌ای از

الن بدیو

«فرانسه و ایران: از جنبش «جلیقه زردها» تا امروز»

در نوشتار جدید خود، الن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی، دست به تحلیلی نظری، سیاسی و اجتماعی از جنبش «جلیقه زردها» در فرانسه زده است. لینک متن کامل نوشته‌ی او به زبان اصلی در پائین این گزارش تلخیصی آمده است. این موضع‌گیری بدیو فراتر از متن کوتاه پیشین او در دسامبر 2018، که در همان زمان ما انتشار دادیم، می‌رود.

قرار بود که مقاله‌ی بدیو در اوایل مارس 2019 در روزنامه فرانسوی لوموند چاپ شود، که به دلایلی انجام نگرفت. نوشته‌ی بدیو در 6 مارس 2019 پخش بیرونی می‌گردد. در زیر، چکیده‌ی بحث و فرازهای اصلی آن را بازگو می‌کنیم.

در پایان، از سوی خود، آموزه‌های برخاسته از این نوشتار را برای جنبش رهائی‌خواهی ایران طرح می‌کنیم.

الن بدیو، زیر عنوان درس‌های جنبش «جلیقه‌زردها»، نظر ویژه‌ی خود را نسبت به این خیزش اجتماعی از نگاه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی ارائه می‌دهد. او مشخصات جنبش جلیقه زردهای فرانسه را در نارسائی‌ها، سستی‌ها، کمبودها و انحراف‌هایش و در عین حال در روزنه‌ی امیدی که تحت شرایطی بلکه بتواند با تلاش اقلیت کوچک فعالی در این جنبش شکل گیرد، مورد توجه قرار می‌دهد.

بدیو، ابتدا، موضع آشکار و بُرنده‌ی خود را نسبت به سیاست‌های لیبرالی حاکم در فرانسه، از جمله در دوره‌ی کنونی ریاست جمهوری امانوئل ماکرون، اعلام می‌دارد، تا جای هیچ شک و شبهه در این باره وجود نداشته باشد:

«امروز، من بی‌گمان هیچ چیز از قضاوتم نسبت به ماکرون را تغییر نداده‌ام. من سیاست او را بدون هیچ خویشتن‌داری خوار می‌شمارم. اما چه باید گفت نسبت به جنبش جلیقه‌زردها؟ باید اعتراف کنم که به هر حال، در ابتدای این حرکت در سال گذشته [منظور نوامبر و دسامبر 2018 و آغاز جنبش است]، من در ترکیب، اظهار نظرها و عمل‌کردهای این جنبش هیچ چیز که از دید من به لحاظ سیاسی نو آور و مترقی جلوه کند نیافتم».

سپس بدیو به ریشه‌های مختلف این خیزش اجتماعی می‌پردازد. عوامل گوناگون نارضایتی‌های مردم به‌ویژه نزد طبقه‌ی متوسطی که از درون آن جلیقه‌زردها در اکثریت قالب‌شان برخاسته‌اند را برمی‌شمارد و آن‌ها را البته برحق و مشروع ارزیابی می‌کند:

«امروزه در فرانسه، نزد آن چه که می‌توان بخش زحمتکش طبقه‌ی متوسط نامید، که در اکثریت‌شان در شهرستان‌ها با درآمدهایی نازل زندگی می‌کنند، نارضایتی شدیدی وجود دارد. جنبش جلیقه‌زردها بیان گویای این ناخشنودی در شکل شورشی فعال و تند و تیز است».

بدیو آنگاه به ریشه‌های تاریخی- اقتصادی رخداد پرداخته و توضیح می‌دهد که چگونه فرانسه، پس از سال‌های 1980، چون یک قدرت بزرگ جهانی و نو استعماری، رو به افول رفته و می‌رود. «برای مقابله با «سال‌های سرخ» (کما بیش از 1965 تا 1975)، یک ضد- انقلاب درازمدت در فرانسه به وقوع می‌پیوندد که خصلت سرمایه‌داری - الیگارشیک دارد، که به نادرستی «نئو- لیبرالی» می‌خوانند در حالی که در یک کلام لیبرالی است». در نتیجه امروزه فرانسه در وضعیتی قرار گرفته که یکی از شاخص‌های آن ناخشنودی شدید بخش گسترده‌ای از طبقه‌ی متوسط آن

است، افشاری که در گذشته پایگاه اجتماعی بورژوازی فرانسه را تشکیل می‌دادند و اکنون در نابسامانی اقتصادی و اجتماعی، با درآمدی نازل برای گذران زندگی، به حال خود رها شده‌اند:

«اوضاع فرانسه به تدریج از سال‌های 80 [میلادی] به این سو، رو به وخامت رفته است. فرانسه دیگر آن کشوری نیست که پس از جنگ جهانی دوم در دوران بازسازیِ موسوم به «سی سالِ شکوهمند» قرار داشت. [منظور سال‌های رشد و رونق یا «شکوفائی» پس از جنگ جهانی دوم از 1945 تا 1973 در فرانسه است که با اولین شوک بزرگ اقتصادی ناشی از بالارفتن قیمت نفت در 1973 به پایان می‌رسد]. فرانسه دیگر یک قدرت جهانی نیرومند، یک امپریالیسم جهان‌گشا نیست. امروزه بیشتر این کشور را با ایتالیا و حتی یونان می‌سنجند. رقابت جهانی فرانسه را در همه جا به پس‌رانده است. رانت استعماری به پایان رسیده و فرانسه برای حفظ خود نیاز به عملیات نظامی بی‌شمار در افریقا با هزینه‌های سنگین و با نتایج نامعلوم دارد. افزون بر این، چون بهای نیروی کار کارگری در کشورهای دیگر بسی پائین‌تر از فرانسه است - به طور نمونه در آسیا - کارخانه‌های بزرگ، همه به تدریج، نقل مکان به خارج می‌کنند. صنعت‌زدائیِ انبوه در فرانسه به گونه‌ای عامل ویرانی اجتماعی در مناطق گسترده‌ای از کشور از شمال و شمال شرقی تا حومه‌ی پاریس شده است».

نویسنده سپس از بحران درازمدت اقتصادی فرانسه نتیجه می‌گیرد که بورژوازی این کشور، هم چون گذشته و به طور مشخص تا پیش از بحران 2008، دیگر قادر به تأمین و نگهداری «طبقه‌ی متوسط، که به لحاظ سیاسی برده صفت است»، نیست. در حقیقت جلیقه‌زدها، با مطرح کردن فقر دائمی خود، می‌خواهند دوباره وضعیت سابق را باز گردانند و با بهائی کلان پشتیبانی خود را از بورژوازی به فروش گذارند. اما «این خواست آن‌ها پوچ است» زیرا که، از دید بدیو، ماکرونیسم به راستی نتیجه‌ی واقعی است که «الیگارشی فرانسه، از یکسو کمتر نیاز به پشتیبانی طبقه‌ی متوسط با هزینه‌ای سنگین دارد و از سوی دیگر نیز امکانات مالی، به اندازه‌ی گذشته، برای پرداخت مخارج این مستخدم انتخاباتی [منظور طبقه‌ی متوسط] را ندارد».

در ادامه‌ی بحث خود پیرامون موقعیت ویژه طبقه‌ی متوسط در فرانسه در این دوران جدید تاریخی و با اتکاً به نگاه مارکس نسبت به این طبقه در مانیفست، بدیو چنین می‌نویسد:

«پیش از این، در مانیفست حزب کمونیست که سال 1848 انتشار

می‌یابد، مارکس این گونه اوضاع و احوال را مورد توجه و بررسی خود قرار داده بود و در اساس، با ژرف بینی ویژه‌ای، در باره‌ی آن چه که امروز جلیقه‌زردهای ما می‌باشند سخن گفته بود. او چنین نوشت: «.....
.....
.....
.....
.....
.....».

بر این پایه‌های سیاسی و نظری، فیلسوف ما در بخش مرکزی نوشتار خود به طور مشخص نظرش را نسبت به خصوصیات جنبش جلیقه زردهای فرانسه اعلام می‌کند:

«با این ملاحظات کلی می‌توان اکنون به خصوصیات کُنکرت جنبش جلیقه زردها پرداخت. این خصوصیات که به معنای خودجوش می‌باشند یعنی محصول دخالت‌های خارج از جریان اصلی خیزش نیستند [منظور در این جا به‌ویژه دخالت جریان‌های راست افراطی است]، در واقعیت امر، همان طور که مارکس می‌گوید، «ارتجاعی» هستند، اما بیشتر در مفهوم مدرن آن: می‌توان ذهنیت [سوبژکتیویته] این جنبش را فردگراییِ مردمی نامید، یعنی تجمع خشم‌های فردی در رابطه با شکل‌های نوین بردگی امروزی که از سوی دیکتاتوری سرمایه بر همگان تحمیل می‌شود.

از این رو نادرست است گفته شود، همان گونه که برخی‌ها طرح می‌کنند، که جنبش جلیقه‌زردها فی نفسه فاشیستی است. خیر. فاشیسم بیشتر به شیوه‌ای بسیار نظم یافته و حتا نظامی انگیزه‌های هویت‌گرایانه، ناسیونالیستی یا نژادپرستانه را سازماندهی می‌کند. در حالی که در جنبش غیر سازمان‌یافته‌ی کنونی، که به این دلیل نیز فردگراست - بسان تشکلی ناپذیری همیشگی طبقه‌ی متوسط شهری - مردمانی مختلف از همه‌ی مشاغل یافت می‌شوند که بیشتر اوقات و صادقانه چون دموکرات فکر می‌کنند و از قوانین جمهوری درخواست‌هایی دارند، چیزی که امروزه در فرانسه ضرری ندارد. در حقیقت، نزد اکثریت جلیقه‌زردها، اعتقادات سیاسی به معنای واقعی کلمه مواج‌اند. اما اگر بخواهم این جنبش را بررسی کنم، باز هم بگویم آن گونه که این حرکت خود را در پاکی و سادگی آغازین‌اش نشان می‌داد، با حرکت از جنبه‌های نادر جمعی [کلکتیو] آن، با شعارهای آن و اعلام‌های مکرر آن، باید اذعان کنم که من در آن چیزی نمی‌بینم که با من سخن گوید، علاقه مرا به خود جلب نماید و یا مرا بسیج کند. بیانیه‌های‌شان، آشفتگی و بی‌نظمیِ هراس‌انگیزشان، شیوه‌های عمل‌شان، نبود پذیرفته شده‌ی اندیشه‌ای

عمومی و بینشی استراتژیک در میان آنها، این همه مانع شکل‌گیری خلاقیتی سیاسی می‌شوند. دشمنی جلیقه‌زرها با هر تجسمی [نمادی] از رهبری، هراس و سواس‌گونه‌ی آنها از تمرکز و کار جمعی متحدانه، که در حقیقت دموکراسی و فردگرایی را با هم اشتباه می‌گیرند، چیزی که میان همه‌ی مرتجعین معاصر مشترک است، این‌ها همه البته علاقه مرا جلب نمی‌کنند. در نتیجه هیچ چیز در این جنبش به گونه‌ای نیست که بتواند در مقابله یا هولناکی و اسفباری ماکرون، نیروئی ترقی‌خواه، نو آور، پیروزمند و پایدار به وجود آورد».

سپس بدیو اشاره می‌کند به وجود گرایشاتی چون یهودی‌ستیزی و هم‌جنس‌باز هراسی در میان جلیقه‌زرها، که البته واقعیتی است اما نه برخاسته از «اعتقادات مشترک همه‌ی آنها». با این حال، وجود این گرایش‌ها نشان دهنده‌ی حضور و رخنه‌ی فعال راست افراطی در «جنبش غیرسازمان‌یافته‌ای است که با آلت دست قرار گرفتن از سوی جریان‌های ارتجاعی، ناسیونالیستی و غیره آسیب پذیر می‌شود». خلاصه این که به قول بدیو :

« زبان‌زدی قدیمی می‌گوید که «هر آن چه که می‌جُنبد سرخ نیست» و تا کنون در این لحظه، ما چیزی از «سرخ» در جنبش جلیقه‌زرها، که البته «می‌جنبند»، مشاهده نمی‌کنیم؛ افزوده بر زرد، من چیزی جز پرچم سه رنگ، که همیشه از نظرم مشکوک است، نمی‌بینم».

در بخش دیگر نوشته‌ی خود، نویسنده دست به یک بررسی انتقادی و نتیجه‌گیرانه از جنبش‌های میدانی در چند سال اخیر در سرتاسر جهان می‌زند: از جنبش «بهار عربی» تا اشغال وال ستریت، از این آخری تا جنبش میادین در ترکیه، از ترکیه تا شورش‌های یونان، از یونان تا گونه‌های مختلف جنبش «خشمگینان»، از خشمگینان اسپانیا تا «شب‌های بیدار» فرانسه و سرانجام از اینان تا جلیقه‌زرها و بسیاری دیگر از این گونه حرکت‌های اجتماعی. بیلان این جنبش‌ها از نگاه متفکر فرانسوی مثبت نبوده است. بدیو، قبل از ارائه‌ی سنتزی از جمع‌بندی خود، درس‌آموزی را با حروف درشت در نوشتار خود طرح می‌کند. به نظر می‌رسد که او اهمیت ویژه‌ای به این رهیافت نظری- سیاسی خود، که حاصل جمع‌بستی از جنبش‌های میدانی سال‌های اخیر است، می‌دهد. از دریچه‌ی آن است که نقدی رادیکال بر این جنبش‌ها دارد:

«در زمان کنونی هیچ چیز مهم‌تر از آن نیست که درس‌های این سکانس از «جنبش‌ها» را، که جلیقه‌زرها نیز جزو آنها می‌باشند، در ذهنیت خود پاس داریم. این درس‌ها را می‌توان در یک اندز خلاصه کرد:

جنبشی که اتحادش تنها و صرفاً بر روی نفی [سلب] نهاده شود یا شکست خواهد خورد و در این حالت غالباً وضعی ایجاد خواهد کرد که از وضعیت حاکم در آغاز به مراتب بدتر خواهد بود و یا این که این جنبش تجزیه و تقسیم به دو می‌شود. یعنی شکافی به وجود می‌آید که محصول برآمدن ناگهانی و خلاق یک طرح سیاسی اثباتی و سازش‌ناپذیر [آنتاگونیستی] با نظم مسلط است. طرحی که از پشتیبانی تشکلی نظم یافته [با دیسیپلین] برخوردار باشد».

بدیو، در ادامه‌ی ارزیابی و طرح اصل فوق، مسیر مشترک جنبش‌های میدانی اخیر که با بن بست، شکست و یا حتا «فاجعه»، به گفته‌ی او، رو به رو شده‌اند را در چهار نکته چنین بر می‌شمارد. 1- اتحاد نیروهای دربرگیرنده این جنبش‌ها «تنها و صرفاً» در نفی حکومت وقت و علیه آن شکل می‌گیرد: تنها شعار مشترک آن‌ها «بیرون راندن» رهبر حکومت است. 2- حفظ این اتحاد نیز از راه یک شعار تکمیلی صورت می‌گیرد که خود آن نیز باز هم منحصرأً منفی (سلبی) است: مخالفت با سرکوب و استناد به زخم‌ها و قربانیان. 3- این اتحاد با روند انتخاباتی از هم می‌پاشد، بدون آن که نه گروه‌هایی که به انتخابات پاسخ مثبت می‌دهند و نه آن‌ها که پاسخ منفی، از هیچ درون‌مایه (مضمون) سیاسی واقعی و اثباتی برخوردار باشند. 4- نتیجه آن می‌شود که از راه انتخابات، قدرتی بدتر از گذشته به روی کار می‌آید: در پی جنبش مهی 1968 در فرانسه، ائتلاف راست حاکم با اکثریت کرسی بیشتری به‌جای می‌ماند؛ در بهار عربی در مصر، ارتش و السیسی به قدرت می‌رسند، در ترکیه، اردوغان تحکیم می‌شود؛ در یونان، جریان رادیکال چپ، سیریزا، پیمان تسلیم امضاً می‌کند؛ در آمریکا، ترامپ روی کار می‌آید و سرانجام در نمونه‌هایی دیگر از این دست، در ایتالیا، اسپانیا، آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان، همین سیر ناکامی تکرار می‌شود.

«همه‌ی این‌ها به این دلیل است که یک اتحاد منفی [صرفاً نفی‌گرا، سلبی] در وضعیتی نیست که بتواند سیاستی را به مردمان پیشنهاد کند. در نتیجه و در نهایت در مبارزه‌ای که به پیش می‌برد، این اتحاد از پا در می‌آید و نابود می‌شود. اما برای ارائه پیشنهادی [طرحی] مثبت، فراتر از صرفاً نفی، البته باید بتوان دشمن خود را به خوبی تشخیص داد، شناسائی کرد و دانست که چه سیاستی واقعاً به معنای انجام کاری دیگر است و نه ادامه‌ی آن چه که هم اکنون توسط حکومت وقت انجام می‌پذیرد: انجام کاری که به طور مطلق از نوعی دیگر و با ماهیتی دیگر باشد. و این حداقل نیاز به شناخت واقعی از

سرمایه‌داری معاصر در مقیاس جهانی دارد، شناخت از جایگاه رو به افولی که این سرمایه‌داری در فرانسه پیدا کرده است، شناخت از راه‌حل‌هایی از نوع کمونیستی در مورد مالکیت، خانواده (ارث) و دولت [État, State] و سرانجام شناخت از تدابیر فوری که باید به این راه‌حل‌ها جامه عمل پوشانند. به همین سیاق نیز، نیاز به ایجاد توافقی مشترک، برخاسته از یک جمع‌بندی تاریخی، بر سر شکل‌های سازماندهی متناسب با وظایف نام‌برده در بالا دارد».

در بخش پایانی نوشتار خود، بدیو اشاره به حضور یک «چپ بالقوه» در جنبش جلیقه زردها می‌کند، که البته اقلیت کوچکی را در بر می‌گیرد، اما می‌بایست توجه و علاقه‌ی ما را به خود جلب نماید. وجود این اقلیت فعال «نشانه‌ی ارزشمندی است که اجازه می‌دهد بتوان دست به یک جمع‌بندی بخشاً مثبت زد». این اقلیت شامل فعالانی می‌گردد که در جریان فعالیت مبارزاتی خود، کشف می‌کنند که باید «به آرمان خود در آینده و نه به زمان حال فکر کنند»، به نام این آینده، چیزی دیگر اختراع و ابداع کنند و بر گرد آن متحد شوند. بر گرد چیزی که از درخواست‌های ایستای کنونی چون قدرت خرید، مالیات، عوارض و یا رفرم پارلمانی متفاوت باشد. در چنین حالتی است که می‌توان گفت که این اقلیت می‌تواند «بخشی از مردم واقعی» را تشکیل دهد. «مردم» بدین معنا که باربر یک اعتقاد سیاسی استوار، چون تجسم راهی به واقع آنتاگونیستی، در برابر ضدانقلاب لیبرالی باشد. البته جلیقه‌زردها بدون جلب و جذب انبوه پرولتارهای جدید نمی‌توانند ادعای نمایندگی از «مردم» را کنند. بدون چنین تجمعی فراگیر، این به اصطلاح «مردم» محدود خواهد شد به بخش محروم طبقه‌ی متوسط، که درگیر با نوستالژیِ بازپس گرفتنِ واهیِ موقعیتِ اجتماعیِ از دست رفته‌ی خود است. امروزه در فرانسه برای این که بتوان ادعای «مردم» بودن کرد باید که توده‌ی بسیج شده قادر شود بخش بزرگ و مرکزی «پرولتاریای آواره»ی مقیم حومه‌ها را، که از آفریقا، آسیا، اروپای شرقی و آمریکای لاتین مهاجرت کرده‌اند، در بر گیرد. در عین حال، باید نشان دهد که می‌خواهد واقعاً دست به «گسستی روشن و آشکار از نظم مسلط زند».

در رابطه با موضوع فوق، یعنی امکان مثبت شکل‌گیری اقلیتی رادیکال در بین جلیقه‌زردها با اتکا به پرولتاریای حومه‌ها، بدیو بدین شکل مقاله‌ی خود را به اتمام می‌رساند که این جنبش می‌تواند با شرط‌هایی برای آینده مفید واقع شود:

«اگر به واقع روی کنیم به این اقلیتِ فعال در جنبش جلیقه‌زردها،

اقلیتی که به زور تجمع کردن، عمل کردن و بحث کردن، به گونه‌ای شهودی، در می‌یابد که نیاز به بینشی عمومی و فراگیر، هم در مقیاس جهانی و هم در مقیاس فرانسه دارد، اقلیتی که به سرچشمه‌ی حقیقی سیه‌روزی خود که ضدانقلاب لیبرالی است پی می‌برد و در نتیجه آمادگی آن را پیدا می‌کند که در مراحل پیاپی ساختمان نیروئی از سنخ نوین مشارکت ورزد، باری در این صورت، این بخش از جلیقه‌زردها، که از آینده‌ی خود باید حرکت کنند، بدون تردید می‌توانند به شکل‌گیری مردمِ سیاسی در این جا کمک رسانند. از این روست که ما باید با آن‌ها صحبت کنیم و اگر آن‌ها بپذیرند، جلساتی را با آن‌ها تشکیل دهیم، در جلساتی که نخستین اصول آن چه که می‌توان آشکارا کمونیسم نامید، واژه‌ای که امروزه و در سی سال گذشته نفرین شده و آغشته به ابهام است، شکل خواهند گرفت: کمونیسمی از سنخ نو».

ویژگی قایل توجه کار الن بدیو در این نوشتارش درباره‌ی «جلیقه‌زردها» در این است که خوشبختانه نسبت به این حرکت دچار شیفته‌زدگی خاص پاره‌ای از روشنفکران چپ، که امروزه بیش از پیش، در همه جا، در مقابله با سرمایه‌داری ملی و جهانی، روی به پوپولیسم و ناسیونالیسمِ دولت‌گرا می‌آورند، نمی‌شود. وگرنه، هر آن چه که بدیو به طور کلی در این مقاله می‌گوید، نظرات و تئوری‌های همیشگی اوست که حداقل در درازای چند دهه‌ی گذشته از راه کتاب‌ها و نوشتارهایش، همواره از سوی او طرح شده و مورد توجه قرار گرفته‌اند. ما می‌توانیم با پاره‌ای از افکار و تئوری‌های او مخالفت و یا نقدی بر آن‌ها داشته باشیم، اما در چند رکن اصلی، که در □□□□□□ □□□□□□ «□□□□□□□□□□» نیز نمایان هستند، بحث‌های بدیو در راستای ابداع سیاست‌رهای خواهانه و در گسست از سوسیالیسم/کمونیسم سنتی سده‌ی بیستمی برای طرح‌ریزی کمونیسمی دیگر و در خورِ دنیای کنونی، برای ما دارای اهمیت می‌باشند. آن‌ها را در سه محور خلاصه می‌کنیم: یکم، مبارزه در نفی و رد سه سلطه‌ی مالکیت، سرمایه و دولت؛ دوم، استواری بر آرمان کمونیسم در پیشوازی از رخدادِ نابهنگام و سوم، پایبندی بر مبارزه‌ی متشکل، جمعی و مشارکتی که اشکال نوین آن باید دوباره ابداع شوند. اما این که کمونیسم مورد نظر او، که برای آن از هم اکنون و در همین جا باید تلاش و پیکار کرد، چیست؟ پرسشی است که افزون بر اصول سه گانه‌ی نام‌برده در بالا و چند مبانی دیگر، پاسخ یا پاسخ‌هایی می‌خواهند که آن‌ها را بدیو بر دوش کار جمعی فعالان رهائی‌خواه در مشاوره و مباحثه و عمل مبارزاتی مشترک با هم

می‌گذارد.

با این حال، در مقاله‌ای که شرحی کلی از آن به دست دادیم، بدیو به نکته‌ای مهم و اساسی می‌پردازد که در بحث‌های سال‌های متمادی گذشته‌اش، از دید ما، مشهود نیست و جا دارد که اشاره‌ای کوتاه به آن نمائیم. بدیو در نقد جنبش‌های میدانی چندین سال گذشته، به این جمع‌بندی فوق العاده مهم رسیده است که این جنبش‌ها و فرا تر از آن‌ها کل آن چه که «جنبش چپ و مردمی» در جهان می‌نامیم، با مسأله‌ای حیاتی، بودن یا نبودن، رو به رو می‌باشند و آن این است که فرا تر از از نفی‌گرایی مرسوم و کلاسیک، چگونه آن‌ها می‌توانند و باید طرحی نو و اثباتی، در رد رادیکال سرمایه‌داری و ایجاد چیزی به واقع نو و متفاوت از آن چه که هست، پیش نهند. و بدیو اعتقاد دارد که چنین امری ممکن نیست بدون شناخت از واقعیت‌های امروزی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی و ملی، بدون شناخت از نقش مالکیت، سرمایه، دولت... و سرانجام بدون شناخت از راه‌حل‌های کمونیستی جایگزین. جنبشی که، به قول بدیو، اتحادش تنها و صرفاً بر روی نفی و سلب گذارده شود یا از بین‌می‌رود و یا در بهترین حالت اوضاعی را ایجاد می‌کند که می‌تواند از وضعیت پیش از جنبش به مراتب بدتر باشد. همواره سیاه تر از سیاه وجود دارد و هر چه می‌جنبید، حتا اگر مردمی باشد، به قول بدیو، سرخ نیست و ما می‌افزاییم که حتا می‌تواند ترقی‌خواه نیز نباشد. بنابراین چشم امید خود را باید به آن بخش رهایی‌خواه و فعال از جنبشی دوخت که در راستای تغییر رادیکال و به واقع رهایشانه، در راه برآمدن خلاق یک طرح سیاسی اثباتی و سازش‌ناپذیر با نظم مسلط، گام بر می‌دارد، که در عین حال نیز از تشکل‌پذیری بر اساس مشارکت و سازمان‌دهی نوین برخوردار باشد.

نظریه‌های بدیو، و از جمله این اندرز سیاسی او، برای فعالان رهایی‌خواه ایران که در زیر سلطه‌ی جمهوری اسلامی به سر می‌برند قابل تأمل است. جنبش‌های آزادی‌خواهانه در کشور ما، همواره در صد سال گذشته، با همان سرنوشتی روبه‌رو شدند که جنبش‌های میدانی امروزی، از بهار عربی تا جلیقه‌زدهای فرانسوی، مواجه شده‌اند. انقلاب ترقی‌خواهانه مشروطیت به استبداد سیاه پهلوی پدر، جنبش ملی کردن صنعت نفت به کودتای سیاه پهلوی پسر و انقلاب ضدپادشاهی بهمن 1357 به دین‌سالاری اسلامی انجامیدند. سوسیالیست‌ها/کمونیست‌های رهایی‌خواه ایران امروزه باید بر این گفته‌ی الن بدیو درنگ کنند که در سیاست، در مبارزات اجتماعی، تنها با نفی‌گرایی مطلق کاری از پیش نمی‌رود. اما در عین حال، تنها با اثبات‌گرایی نیز، اگر همراه و هم‌زاد

نباشد با پدیدآوردن طرحی جایگزین، آشکار و ایجابی، چون بدیلی واقعی در برابر سه سلطه‌ی اساسیِ عصر ما - سلطه‌ی مالکیت، سلطه‌ی سرمایه و سلطه‌ی دولت - و در نتیجه اگر راه‌حل‌هایی مشخص و به واقع رهائی‌خواهانه در این زمینه‌ها ارائه ندهد، چیزی که در حقیقت نو باشد، غیر از آن چه که کمابیش هست، ساخته نخواهد شد.

شیدان وثیق

20 اسفند 1397 - 12 مارس 2019

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

درسهای جنبش «جلیقه زردها»

الن بدیو

(به زبان فرانسه)

<https://urlz.fr/98hb>

پارادوکسی بنام «دولت فمینیستی»! از تقی روزبه



به مناسبت ۸ مارس مطالب و مقالات گوناگونی با رویکردهای متفاوت نسبت به جنبش زنان در مبارزه علیه تبعیضات جنسی نگاشته شدند. در یک تقسیم بندی کلی می توان آن ها را به دو رویکرد تقسیم کرد که اولی تبعیضات و رهائی از آن را در چارچوب مناسبات قدرت و مبارزه علیه همه اشکال قدرت جستجومی کند و دیگری نهایتا رهائی را در توسل به قدرت برتر و مدافع حقوق زنان.

از منظر یک رویکرد جامعه گرایانه و ضد قدرت در مقاله طیف بندی گفتمانی و چندچالش مهم زنان می خوانیم*: «بطورکلی جنبش فمینیستی رادیکال را قبل از هرچیز باید و می توان در چارچوب مناسبت قدرت و مبارزات بی وقفه علیه آن قرارداد که از جمله علیه مردسالاری و دولت سالاری خادم تبعیض ها و سرمایه سالاری که برای افزایش سود و گرداندن چرخه بازتولیدگسترده سرمایه، به نیروی کارارزان زنان و چه حتی از کارمجانی و گسترده و بدون دستمزد زنان در کارهای خانگی و یا عرصه بازتولید نسل و پرورش نیروی کار، و نیز کلا کالائی کردن حنیسیت و تن به ابژه ای که به اشکال مختلف و مستقیم یا غیرمستقیم، در کلیه شبکه های قدرت اعم از کلان و یا خرد، تحت سرکوب و اعمال خشونت و استثمار همه جانبه قرار دارد».

اما در نوشته دوست گرامی شهاب برهان* از خلال چندین تز، دولتی بنام دولت فمینیستی سربرآورده است که قرار است به یمن اعمال قدرت (با فرامین و بگیر و به بندهایش) تمامی ریشه های تبعیضات تاریخی و غیرتاریخی در مورد زنان را به شکل ضربتی حل کند: «دولتی که «معارض و مهاجم به همه ساختارهای مادی و فرهنگی (زیربنائی و روبنائی) مردسالاری و پدر سالاری در هر سوراخ و سنبه و پستوی جامعه» است». ظاهرا این اندازه هم کافی نبوده و او برای آن که ماهیت و

عملکردچنین دولتی را به شکل گویاتری شیرفهم کرده و به تصویربکشد، در تر دیگری وظایف آن را این چنین گوشزد می کند:

« زیرپا نهادن یا بی اعتنائی به حقوق و آزادی های زنان چه در دستگاه های دولتی و چه در محیط کار یا خیابان یا خانواده و زایشگاه و کودکستان و غیره باید همچون دزدی و جنایت، تبه کاری به حساب آید و ترس و فرار از مجازات ارتکاب به آن، همچون ترس از مجازات تبه کاری های دیگر در فرهنگ عامه جا بیافتد». پیش فرض چنین گزاره هائی آن است که گویا اولاً این دولت است که متصدی جا انداختن فرهنگ عامه بطورکلی است که در حوزه اخص مربوط به زنان هم برهمین منوال است (نقداً برای حل این معضل ما باید پذیرای یک دولت ایدئولوژیک و تمامیت گرا و همه توان باشیم. ظاهراً تجربه این نوع دولت ها چه در نقاط دیگر و چه البته در خودایران و در حکومت اسلامی کافی نبوده است) و ثانیاً این جا انداختن اساساً با تکیه با برخوردهای سخت تنبیهی و اعمال خشونت و زندان، در قیاس با مجازات های سایر تبه کاری ها، صورت می گیرد. اسم آن را هرچه بگذاریم البته نمی توان فرهنگ سازی نامید. واقعیت آن است که فرهنگ اگر واقعاً منظورمان «فرهنگ» باشد هیچ گاه نتوانسته و نمی تواند از بالا و از طریق سرکوب و اعمال اتوریته و به یمن بگیر و بند شکل بگیرد (اگر پای چماق و زندان و بگیر و بندین در میان باشد قاعدتاً خود حکومت اسلامی باید نتوانسته باشد فرهنگ موردنظرخود را جا انداخته باشد).

دولت ها در بهترین حالت اگر خود شرنباشند، زیرفشارجامعه می توانند تسهیل کننده باشند و نه پیشران یک فرهنگ مترقی و مردمی. مداخله گسترده آن عموماً جز به لوٲ و تباه کردن اصل ماجرا نخواهد انجامید. چنان دولتی را تنها می توان در صورتخیلی به تصویرکشید. علاوه براین، گرچه بی تردید تدوین قوانین ناظر بربرابرحقوقی زنان و مردان در جای خود واجداهمیت است و برایش باید مبارزه هم کرد، که حتی خوداین هم بدون مبارزه از پائین و بیش از همه توسط یک جنبش بزرگ و مستقل زنان و تحمیل آن به دولت ها و نظارت مستمر برآن ها نشدنی است، اما این تنها بخشی از کل ماجراست و بخش مهم دیگری هم به فرهنگ و رسوبات تاریخی و مناسبات قدرت در سطوح گوناگون جامعه برمی گردد که با آن ها نمی توان عمدتاً از طریق سخت افزاری برخوردکرد و البته جاری کردن یک مبارزه فرهنگی دموکراتیک و سازنده از پائین نیز یکی از کارکردهای جنبش های بزرگ فمنیستی است. اما برخوردابزاری و از بالا با فرهنگ از دیرباز در نظام های

استبدادی همواره جای برجسته ای داشته و نظام کنونی ایران و «دستاوردهای آن» از این جهت هم تجربه زنده ای در برابر همه قرارداده است.

بگذریم از این که مبارزه با تبعیض جنسی اگر بخواهد از سطح برابر حقوقی فراتر برود و به ژرفا و عوامل ریشه ای تر و بازتولیدکننده آن نزدیک شود ناگزیر است به حوزه بازتولید اجتماعی و مناسبات سرمایه داری هم فرا برود که در این تزا اساسا جایی ندارد. آنگاه مساله از «دولت واقعا لائیک» فراتر می رود که تزا در چارچوب آن نگاشته شده اند.

علاوه بر آن، سوای رابطه دولت و مذهب، ایضا هر نوع دولت ایدئولوژیک که رفتار پدرسالارانه از جمله خصایص آن هاست، در این تزا مغفول واقع شده است. و البته این هم چندان عجیب نیست چون خود تزا بر دولتی ناکجا آبادی و بری از تعلقات پدرسالارانه که وجود خارجی ندارد و البته از نوع اقتدارگرا و به ناگزیر یک دولت ایدئولوژیک و دارای «رسالت تاریخی» بنا شده است که اگر آن را به تراشیم، کنه «مردسالارانه» نهفته در آن نمایان خواهد شد. چرا که خشونت و قدرت و اعمال قدرت و فرهنگ سازی از بالا و امثال آن، با مردسالاری خویشاوندی نزدیکی دارد.

فشار جنبش ها به دولت ها و تحمیل مطالبات و خواست ها به آن یک چیز است، دخیل بستن به دولت ها و دولتی شدن آن چیز دیگر. دولت ولو تاجی بر سر از فمنیسم همان ببار خواهد آورد که مثلا «سوسیالیسم دولتی»، سوسیالیسم از بالا ... بوجود آورد. همذات پنداری مدافعان رهائی زنان با چنین دولتی «رهائی بخش»، اگر که به فرض می توانست صورت واقعی به خود بگیرد، خود اوج فاجعه می بود!

تقی روزبه - مارس ۲۰۱۹

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/03/blog>